بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان کتاب : در اوج (یادنامه مردی که در اوج رفت)
تدوین و گردآوری : سعید بابایی، امیر لـله‌گانی، ابوالفضل امینی هرندی، دکتر مسعود حبیبی
با تشکر از همکاری : اکرم‌السادات فاطمی و مریم‌السادات فاطمی
زیر نظر : دکتر بتول کریمی
طراح و صفحه‌آرا : خدیجه ساده
تهیه شده در روابط عمومی سازمان جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران (بهمن ۱۳۹۹)
ویژه‌نامه چهلمین روز درگذشت زنده یاد دکتر سیدمصطفی فاطمی (۱۳۹۹-۱۳۵۲)

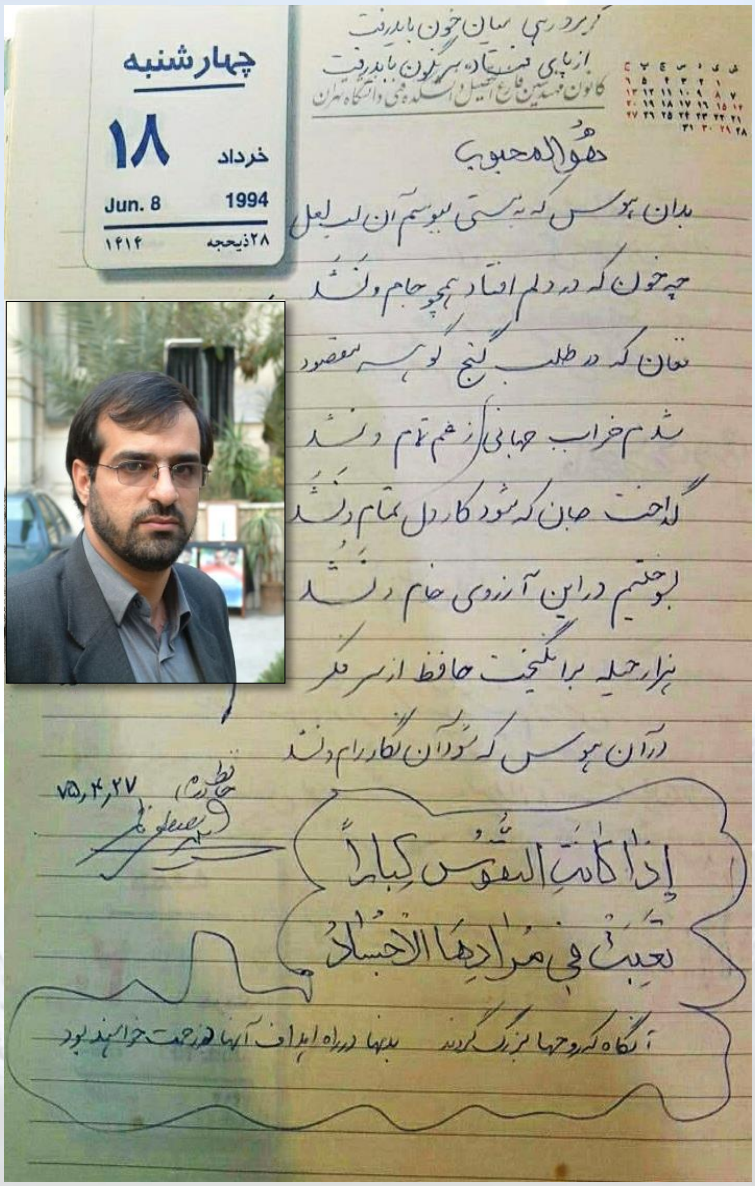

دست نوشته زنده یاد دکتر سید مصطفی فاطمی

ما مرگ را تنها زمانی درک می کنیم که
دستانش را روی عزیزانمان بگذارد...

خداحافظ رفیق

و هر از گاه در گذر زمان
در گذر بی صدای ثانیه های دنیای فانی،
جرس کاروان از رحیل مسافری خبر می دهد
که در سکونی، آغازی بی پایان را می سراید»

سواران عشق را پایانی متصور نیست.
آنان بوده اند، هستند و همواره نیز خواهند بود.
مرگ پایان برنده نیست...
پرنده در آسمان عشق الهی رهاست..

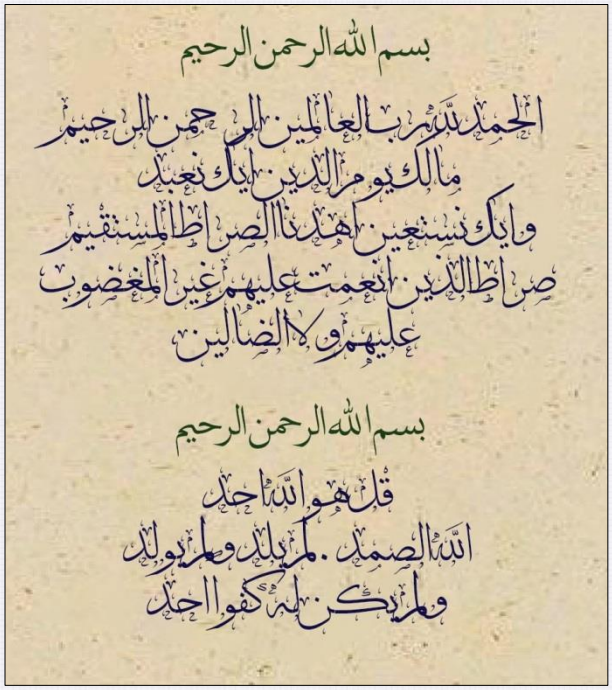
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم
مالك يوم الدين اياك نعبد
واياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم
صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب
عليهم ولا الضالين
بسم الله الرحمن الرحيم
قل هو الله احد
الله الصمد لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفوا احد

فهرست

عنوان ..... صفحه

نگاهی کوتاه به زندگی دکتر فاطمی ۱
خاطرات (از زبان مادر دکتر فاطمی) ۲
دکتر بتول کریمی (همسر دکتر فاطمی) ۴
پیام‌های تسلیت ۶
خبرگزاری ایسنا ۳۴
غم‌نامه‌ها ۳۶
از زبان آشنایان ۳۹
حسن ختام ۵۳
تصاویر ۶۳

نگاهی کوتاه به زندگی
دکتر سیدمصطفی فاطمی

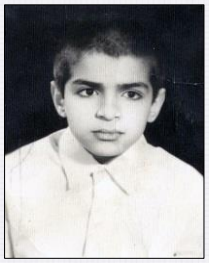

دکتر «سیدمصطفی فاطمی» دوم آبان ماه ۱۳۵۲ در تهران متولد شد. پس از گذراندن دوران دبستان، دوره راهنمایی و دبیرستان را در مدرسه علوی به پایان رساند و در سال ۱۳۷۰ با رتبه دو رقمی، وارد دانشکده دندانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران شد.

از همان سال‌های آغاز تحصیل در دانشگاه با توجه به علایق و دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی که داشت، وارد تشکل انجمن اسلامی دانشگاه شد و با عضویت در شورای مرکزی انجمن دانشگاه، فعالیت‌های مفید و موثری در حوزه‌های مختلف داشت.

در سال ۱۳۷۴ ازدواج کرد که ثمره آن دو فرزند است.

سال ۱۳۷۶ فارغ‌التحصیل شد و پس از آن همزمان با فعالیت حرفه‌ای در زمینه دندانپزشکی، در سال ۱۳۷۸ همراه با جمعی از دوستان انجمن اسلامی و با همکاری جهاددانشگاهی، اقدام به راه‌اندازی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) کردند و در مقطعی، حوالی سال ۱۳۸۰ سردبیر خبرگزاری ایسنا بود.

در همان سال‌ها به عضویت هیات علمی جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران درآمد و در سال‌های ۱۳۸۳ تا ۸۶ ریاست جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران را برعهده داشت.

پس از آن تصمیم به ادامه تحصیل گرفت و موفق به اخذ دکترای تخصصی بیومواد دندانی شد و سپس به عضویت هیات علمی گروه مواد دندانی دانشکده دندانپزشکی دانشگاه شهید بهشتی درآمد.

از سوابق حرفه‌ای و اجرایی ایشان به عضویت در شورای مرکزی انجمن اسلامی جامعه پزشکی کشور، عضویت در هیئت مدیره انجمن دندانپزشکی ایران و... می توان اشاره کرد.

دکتر سیدمصطفی فاطمی در کنار فعالیت‌های علمی و اجرایی، به صورت حرفه‌ای به کوهنوردی و صخره‌نوردی هم می پرداخت.

سرانجام روز جمعه، ۵ دیماه ۱۳۹۹ در حین صعود به قله قلعه دختر در منطقه آهار، آوار بهمن، مصطفی را به درون خود کشید.

بنا به وصیت دکتر فاطمی، اعضای بدنش اهدا شدند تا پس از وفاتش همچون دوران زندگی پرثمرش، زندگی‌بخش باشد.

پیکر پاک دکتر سیدمصطفی فاطمی روز یکشنبه هفتم دیماه پس از قرائت نماز توسط حجت‌الاسلام والمسلمین دعایی در بهشت زهرای تهران، قطعه ۴۳، ردیف ۲۹، شماره ۷ آرام گرفت.

خاطرات

(مادر زنده‌یاد دکتر فاطمی)

هوالحق

وَ اصْبِرِ وَ مَا صَبرکَ إِلَّا بِاللَّهِ...

روزهای آخر ماه رمضان سال ۵۲، در انتظار تولد دومین فرزندم بودم. مصطفی، شب بیست‌وهفتم رمضان به دنیا آمد، دوم آبان ماه ۱۳۵۲.

تصویر من از دوران کودکیش، پسربچه‌ای پرانرژی و پرجنب‌وجوش، با هوشی سرشار و کنجکاوی پایان‌ناپذیر برای کشف نکته‌های تازه از دنیای پیرامونش بود.

به سن پیش‌دبستانی که رسید، از آنجایی که بسیار باهوش بود، در آزمون سنجش قبل از دبستان، نمره قبولی آورد و یک سال زودتر از موعد، وارد دبستان شد و به کلاس اول رفت.

در دوران مدرسه، علاوه بر شور و شوقش برای یادگیری درس‌ها، همیشه در فوق‌برنامه‌های مدرسه شرکت می‌کرد و عضو گروه‌های سرود و تاتر مدرسه بود و در مسابقات تلاوت قرآن هم حضور فعالی داشت و بارها موفق به کسب مقام در مسابقات مختلف شد.

در دوران نوجوانی به دنبال آموختن مهارت‌های مختلفی مثل نجاری، صحافی و... بود. گاهی خودم هم از این همه علاقه برای یادگیری متعجب می‌شدم. او حتی دستی در هنرهایی مثل خوشنویسی، آشپزی، گلدوزی و قالیبافی داشت.

مصطفی بسیار کتابخوان بود و همین باعث می‌شد در زمینه‌های مختلفی مثل کتاب‌های داستان، شعر، روانشناسی، علوم اجتماعی و سیاسی، اقتصاد و... مطالعه داشته باشد. با شعر و ادبیات بسیار مانوس بود و به آموختن زبان خارجی علاقه وافری داشت. همچنین تسلط خوبی به زبان‌های عربی و انگلیسی داشت و این اواخر در حال آموختن زبان فرانسه به صورت خودجوش و خودآموز بود.

همیشه در حال کار و فعالیت بود و علاوه بر درس و مدرسه، فعالیت‌های اجتماعی و مذهبی زیادی داشت. در مناسبت‌های مذهبی مثل اعیاد شعبانیه، هر سال با دوستانش، محله را آذین می‌بستند و جشن شعبانیه برگزار می‌کردند.

مصطفی سال ۱۳۷۰ با رتبه دو رقمی در رشته دندانپزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد. در سال‌های پایانی دانشگاه با دخترداییاش که دانشجوی همان دانشکده بود، ازدواج کرد. نوه اولم ملیکاسادات سال ۸۲ به دنیا آمد و سیدامیررضا سال ۸۸. شادی مصطفی از تولد فرزندانش وصف‌ناپذیر بود. عشق و علاقه و وابستگی زیادی به همسر و فرزندانش داشت و همیشه حضور آنها، یکی از بزرگترین انگیزه‌هایش برای رشد و پیشرفت‌هایش بود.

مصطفی، به گواه بسیاری از دوستان و اطرافیان، فردی صادق و راستگو بود و دروغ، دورویی، تبعیض و ظلم اصلاً برایش قابل پذیرش نبود. نظراتش را با شجاعت و صراحت ابراز می کرد که گاهی باعث رنجش اطرافیان می‌شد کما اینکه همه به پاکی روح و دلش اذعان داشتند.

معمولاً افزایش سن و پیشرفت‌های علمی و مالی، افراد را به سمت محافظه‌کاری، منفعت‌طلبی و... سوق می‌دهد. اما مصطفی از جمله افرادی بود که هیچ وقت طمع مال و منال دنیا باعث نشد که از صفت آزادمنشی خود جدا شود یا به هر نحوی سوگندنامه حرفه‌ایش را زیر پا بگذارد، اتفاقاً با وجود پیشرفت‌های روزافزون حرفه‌ای و مالی، هرگز کمک‌های خود را از دیگران دریغ نکرد که حتی این کمک‌ها بیشتر و هم شد، آنچنان که از بسیاری از کارهای خیر او اطلاع نداشتیم و پس از درگذشتش، بسیاری از فعالیت‌های خیرخواهانه‌اش آشکار گردید.

مصطفی همیشه تلاش می‌کرد به هیچ گروه و نهادی وابستگی نداشته باشد تا بتواند آزادگی و وارستگی‌اش را حفظ کند و از چیزی ترس و هراس به دل راه نمی‌داد.

در دوران تدریس در مقام یک معلم بسیار دلسوزانه با دانشجویانش برخورد می کرد. خاطرم هست، آخرین باری که دیدمش، جمعه شب بود، دو هفته قبل از پنجم دی ماه. با همسر و فرزندانش آمده بودند. مشغول آماده کردن شام بودم ولی مصطفی گفت که برای شام نمی‌ماند و باید سری به مطب بزند، چون قرار بود جلسه مشاوره و راهنمایی برای پایان‌نامه یکی از دانشجویانش در مطب داشته باشد.

ورزش یکی از دغدغه‌ها و علاقه‌مندی همیشگی‌اش بود. از همان دوران نوجوانی به کوهنوردی علاقه داشت و هر از گاهی به دل کوه می‌زد. مدتی هم به ورزش جودو پرداخت. از سال‌های ابتدایی دهه ۹۰، کوهنوردی را به صورت حرفه‌ای دنبال می‌کرد و دوره‌های مختلفی را در این زمینه گذراند.

می دانم که مصطفی به کوه و طبیعت علاقه زیادی داشت، اما چیز دیگری که می‌دانم این است که زدن به دل کوه، برایش حکم سر فرو بردن در چاه و واگویه غم‌هایش را داشت.

کوه برایش سرمنزل رهایی بود، جایی که با همه شور و شوقش برای زندگی، عاقبت از این دنیا رها شد و با همان لبخند همیشگی‌اش پرواز کرد... .

تو نیستی که ببینی چگونه عطر تو در عمق لحظه‌ها جاری است.
چگونه عکس تو در برق شیشه‌ها پیداست.
چگونه جای تو در جان زندگی سبز است.
هنوز پنجره باز است.
تو نیستی که ببینی ... .

دکتر بتول کریمی

(همسر زنده‌یاد دکتر فاطمی)

دلنوشته

«فَصَبر جَمیل وَ اللهُ المُستَعانُ عَلی ما تَصِفون»

میرمن خوش میروی کاندر سیر و پا میرست — خوش خرامان شو که پیش قدر عنا میرست
گفته بودی کی بمیری پیش من تعجیل چیست — خوش تقاضا میکنی پیش تقاضا میرست

سلام بر مصطفیِ خوب و برگزیده ام

به یاد می‌آوری هنگام رفتن، گفتم برایت ناهار آماده کرده‌ام تا با خود ببری و تو در پاسخ گفتی: نه بازمیگردم تا ناهار با هم باشیم و در کنار هم.... و من در دل پنداشتم که نهایت تا ۵ بعدازظهر بازمیگردی و منتظرت خواهم ماند.

نمی‌دانستم که روزگار نامهربان و دست بی‌مهر تقدیر، این انتظار را به بلندای آسمان‌ها وسعت می‌دهد و آرزوی دوباره دیدنت را به همنشینی‌ام با خاک سرد قرین می‌سازد که اگر نبود عُلقه مادری و امانت دو یادگار عزیز و دُردانه‌ات، از خداوند می‌خواستم هم‌اکنون به این انتظاری که «اشَدُ مِنَ الموت» است پایان بخشد و دوباره در کنارت بودن را به چشیدن طعم مرگ پذیرا شوم...

اما چه توان کرد جز صبوری و چه می‌توان گفت جز: «ما رَایتُ الّا جَمیلا»
این آزمون بزرگ زندگی من است تا بر ثبات ادعای ایمانم انگشت صحت زنم و بر اعتقادم به آن عهد الست گواه باشم.

که قول الله تعالی:
«احَسِبَ الناس ان یُترکوا اَن یَقولوا آمّنا و هُم لا یُفتَنون»
و ازین روست که: مقام عیش میسر نمی‌شود بی رنج
بلی به حکم بلا بسته‌اند روز الست ... به حقیقت چه آزمون سختی و چه ابتلاء حزن‌آوری

و مرا درین راه و سربلندی این مسیر مگر لطف حق رهنمون باشد و دلخوشی به پاداش وعید و روز موعود و دعای تو تا مرا یاری نمایی که فرزندانمان را آنگونه که دوست داشتی به ثمر بنشانم،

همچون خود خوبت؛

برگزیده و بلندنظر، مهربان و مهرآفرین، مصمم و معتقد و آنچه خوبان همه دارند و تو یکجا داشتی...

به راستی چقدر کلمه انتظار ثقیل و دردآور است

آن زمان که برای شنیدن خبر سلامتی‌ات با شمارش لحظه‌ها بیقرار و ناآرام قدم می‌زدم، تماس می‌گرفتم و به جستجوی پیام و نشانی از تو بودم به دختر نازدانه‌ات می‌گفتم: ببین چگونه منتظر بازگشت پدرت هستیم، باید همین‌گونه هم منتظر ظهور امام زمان(عج) باشیم.

اما افسوس که چنین نیستیم...

آن لحظات به واقع دریافتم که مضطر واقعی اوست و مصداق حقیقی آیه «امّن یُجیب» هم اوست....

تو خود ای گوهر یکدانه کجایی آخر

کز غمت دیده مردم همه دریا باشد

راستی «مصطفی» جان

برای دوستانت هم دعا کن

رسم رفاقت و آئین جوانمردی و معرفت را به اتم و اکمل پاس داشتند و مرا شرمنده بزرگواری خود نمودند.برای یافتن پیکر آسمانی‌ات و بعد از آن خاکسپاری و سپس تجلیل و گرامیداشت محاسن و مفاخری که داشتی سنگ‌تمام گذاشتند. به پاس قدردانی ازین همه محبت، درین لحظات تلخ و سخت با دلی شکسته و زبانی الکن به دعاگویی‌شان نشسته‌ام.

امید که روزگار به طَمَع هیچ گُلی از باغ وجود خود و عزیزانشان نباشد که حقیقتاً جانکاه و طاقت‌فرساست...

لیک با این شعر حافظ دلخوشم که گفت:

حافظ حکایت شب هجران چه می‌کنی — در هجر وصل باشد و در ظلمت است نور

ملتمس دعای خیرتان

پیام‌های تسلیت

حجه‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی
(رئیس جمهور سابق)

دکتر فاطمی پزشک شریف، دانشمند متعهد و دردآشنا

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب آقای دکتر تاجرنیا
درگذشت تاسف‌انگیز پزشک شریف و دانشمند متعهد و دردآشنا، همکار و همراه جنابعالی جناب آقای دکتر سیدمصطفی فاطمی و تعدادی دیگر از عزیزان در سانحه حاصل از برف و بوران و بهمن موجب تاسف فراوان گردید. این مصیبت را به همه داغدیدگان از این سانحه و خانواده‌های آنان تسلیت می‌گویم. به‌خصوص درگذشت جناب دکتر فاطمی را به شما و جامعه محترم دندانپزشکی تسلیت عرض می‌کنم.

محبت فرمائید مراتب همدردی و همدلی را به خانواده محترم این سیدسعید ابلاغ فرمایید. از خداوند منان برای درگذشتگان این حادثه غفران و رحمت و برای بازماندگان محترم صبر و اجر و سلامتی مسألت می‌کنم.

با احترام
سیدمحمد خاتمی

دکتر ابوالفضل فاتح

(رئیس پیشین جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران و مؤسس خبرگزاری ایسنا)

مرگ، پایان نازنینان نخواهد بود.

بسم الله الرحمن الرحیم
انا لله و انا الیه راجعون
لا حول ولا قوه الا بالله العلی‌العظیم.

دریغا، دریغ؛ نازنین برادرمان، دکتر سیدمصطفی فاطمی‌به همراه گروهی دیگر از کوهنوردان کشور عزیزمان به ناگهان و غریبانه از میان ما پر کشید و مقارن با ایام عزاداری فاطمیه به ملکوت اعلی سفر کرد.

چگونه باور کنیم هجرت آن جان بیقرار را؟ چه بگوییم و به چه کسی بنویسیم؟ مصطفی برادر بود! رفیق بود و شفیق! لحظه لحظه‌های با او بودن و چهره صمیمی و صدای پرمهر او طنین‌انداز است. او خانه‌نشین قلب‌های ما بود. بهت و اندوه و درد، ما را به خود می‌پیچد و التیامی نمی‌یابد. زمان‌هایی هست که روزگار آوار می‌شود، قلب‌ها می‌شکند و ذهن و زبان در بیان عمق و وسعت مصائب یاری نمی‌کند. «ای دهر اف بر تو!».

خداوندا، تو از دل و جان ما و از دلیل اشک ما در این فقدان و مصیبت بزرگ باخبری... خداوندا، از اسرار خلقتت بی‌خبریم و در این مصیبت‌ها حیرانیم. تو مالک هستی و امیر مطلقی و ما مملوکیم و ضعیف مطلق! از نقطه آغاز تا پایان این دنیا و در این سیر الی‌الله تا دیار ابد، ما تسلیم تقدیر تو هستیم، اما اعتراف می‌کنیم که دامنه مصائب و غم‌های ماندگار فزونی یافته و هجرت یارانِ جانی، تلخی روزگار را مضاعف ساخته است. ما پناهگاهی جز تو نداریم. پس دست نیاز به سوی تو مَی‌آوریم که به رفتگان ما بخشش و به ماندگان ما رحم و شکیبایی ارزانی دار! و آن روز که محشورمان می‌سازی، هر یک را دستگیر دیگری گردان، و همه ما را در ذیل عنایت اهل بیت (ع) قرار ده ... .

خداوندا، شهادت می‌دهیم که سیدعزیز و آسمانی ما، اهل ایمان، محبت و نیکی و خیر کثیر بود و تو وعده داده‌ای که (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا) (مریم/۹۶): مسلّماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دلها قرار می‌دهد. پس از عمق جان و در نهایت توجه، دست به دعا بر می‌داریم که: اللهم إنا لا نعلم منه إلا خیراً وأنت أعلم به منا، ... اللهم اکتبه عندک فی أعلی علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین واجعله من رفقاء محمد وآله الطاهرین وارحمه وإیانا برحمتک یا أرحم الراحمین.

سید ما، اهل اندیشه و معرفت و شخصیت مستقل و آزاده‌ای بود که جوهره انسانی بسیار قوی داشت. زمان‌ها و مکان‌ها گواهی می‌دهند که او را به صفا و وفا و مرام و به خوش‌ذهنی و استعداد و نخبگی می‌شناختیم. دغدغه‌مند و نسبت به سرنوشت مردم و کشور حساس بود و هرگز بی‌تفاوتی پیشه نمی‌کرد و از همان ابتدا به جرگه فعالان دانشجویی پیوست و تا آخر از فعالیت‌های اجتماعی دست نکشید.

او شخصیتی موثر و در متن داشت. از روزهای فراموش نشدنی انجمن اسلامی‌داشگاه تهران، و دوران ماندگار حضور در فرآیند تاسیس ایسنا و ایام مدیریت در جهاد دانشگاهی علوم پزشکی و همه این سالها، نه تنها یار همیشه همراه و بخشی از خاطرات به یادماندنی ما، که همواره بخشی جدایی‌ناپذیر از وجود و هویت این نهادها بوده است.

فاطمی روی خوش و صراحت کلام را با بی‌ریایی منحصربفردی آمیخته بود. چهره و روحیه‌ای مصمم داشت و اهل دریغ نبود. روی پای خود ایستاده و مناعت طبع در او بارز بود. طی بیش از ربع قرن آشنایی، به یاد ندارم اهل تقاضا باشد، اما غالباً هر جا که نیاز به حضور یا توانمندی و فداکاری‌اش بود، می‌توانستیم روی همراهی او حساب کنیم. حافظه‌ای بسیار قوی و قدرت فراگیری علمی مثال‌زدنی داشت، لذا مراتب علمی و دانشگاهی را تا بالاترین سطوح طی کرد. دندانپزشکی دلسوز و پرکار بود، که هر گاه محل مشورت و یا رجوع دردمندی قرار می‌گرفت، بی فوت وقت و در نهایت محبت رسیدگی می‌کرد. بسیاری از اهل رسانه، گشاده‌رویی و خدمات این سادات رسانه را فراموش نخواهند کرد ... .

در این حال، او نظیر بسیاری دیگر از نخبگان سرزمینمان در معرض بی‌مهری‌ها و ناشناختگی‌های رنج‌آور قرار داشت و تا زمان درگذشت، در چشم کثیری از سیاسیون و اهل منصب ناشناخته باقی ماند. چه آنگاه که نمی‌شناسند و بهره نمی‌گیرند و چه آنها که می‌شناسند و بی‌مهری می‌کنند! اما در ٤٧ سالگی بی آن که منصب و یا عنوانی داشته باشد، هجران باورنکردنی و غم انگیزش در دلها آتش وغوغایی برافروخت، نامش بلند آوازه شد و قدرشناسی وسیع طیف‌های مختلف مدنی در فضای رسانه‌ای و عمومی را برانگیخت و تشییعی خاطره‌انگیز بر جای گذاشت، تا همه بدانیم جاودانگی رموز و مسیر انسانی خود را دارد و همه چیز مقام و منصب و شهرت نیست. او اهل مهر و خیر کثیر بود و شخصیتی چند بعدی و روحی متواضع و مردمی داشت. ای کاش بیاموزیم و توشه ای از این مدرسه برداریم!

در این مصیبت‌ها همه دلشکسته و عزاداریم و نمی‌دانیم کدامیک از ما باید دیگری را تسلی دهیم، اما به رسم ادب این افسوس جانکاه و فقدان بسیار تلخ را به خانواده شریف و جگر سوخته ایشان به ویژه همسر مکرمه خانم دکتر کریمی و فرزندان دلبند و یکایک همکاران و دوستان داغدیده تسلیت عرض می‌کنم و ازخداوند منان رحمت واسعه و علو درجات سید عزیزمان و همشنینی با اولیاءالله و جده مظلومه و بی‌نشانش حضرت فاطمه زهرا(س) را مسئلت دارم.

اطمینان دارم انشاءا...، همچون مراسم تشییع، برادران و خواهران قدرشناسمان در انجمن اسلامی و عزیزان رسانه ای به ویژه در ایسنا و همکاران جهاد دانشگاهی و جامعه دندانپزشکی کشور عزیزمان، هر یک به سهم خود در گرامیداشت این سید عزیز و خوش باطن، و این یار دیرین همت جسته و نام و یادش را گرامی و جاودان خواهند داشت و همچنین روح مطهر ایشان را با قرآن و دعا و نماز و خیرات و مبرات بدرقه خواهند نمود.

بی‌تردید مرگ، پایان نازنینان نخواهد بود، همچنان که پایان کاظمی‌آشتیانی و امیر معتمدی نبود. اینک سید مصطفی به همراه جمعی دیگر از کوهنوردان کشور عزیزمان در آغوش فرشتگان به دیدار معبود شتافته است. خداوندا با چشمانی اشکبار و قلب‌هایی مملو از اندوه و امیدوار به رحمت تو، عزیزانمان و پاره تنمان را به تو می‌سپاریم. / دیماه ۱۳۹۹

سخنرانی حجه‌الاسلام والمسلمین سیدمحمدحسن ابوترابی‌فرد

(امام جمعه موقت تهران)

هر یک از حوادث دنیا نردبانی برای تعالی

نگاه به تاریخ حیات اولیای الهی و بندگان صالح خداوند حوادث سخت و شکننده را قابل تحمل می‌کند. بانوی کربلا حضرت زینب کبری(س) در ظرف چند ساعت دو فرزند، برادرزادگانی چون حضرت علی‌اکبر(ع)، برادرانی چون حضرت ابوالفضل(ع)، وجود مقدس امام حسین(ع)، برادرزاده شیرخواری چون علی‌اصغر(ع) را از دست دادند و سپس این بانوی تربیت شده در مدرسه اسلام در برابر پلیدی به نام ابن زیاد در تصویر و تحلیل حادثه عاشورا فرمود: «ما رأیتُ الّا جمیلاً» این چه نگاهی است! این چه تربیتی است! به حق شایسته است که از این حوادث درس بیاموزیم و در مسیر این تربیت گام برداریم.

دکتر فاطمی در حیات با خدمات خود به عنوان یک عنصر موثر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قدم‌های شایسته‌ای برداشت. امیدوارم رحلت او نیز برای خانواده و دوستان ایشان و همچنین همه ما آموزنده باشد و مسیر تربیت ما را در تربیتی عاشورایی- کربلایی، توحیدی و قرآنی هموار کند.

هر یک از حوادث دنیا نردبانی برای تعالی، تکامل و آراستگی به فضایل اخلاقی و کمالات انسانی است. در زیارت امین‌الله به ما آموخته‌اند که از خدا آن هم در جوار مرقد امیرالمومنین علی(ع) چه طلب کنیم. امروز هم در کنار مرقد شهدا که بهشت زهرا به نور و انوار پرفروغ آنها نورانی است از خداوند بخواهیم «اَللّـهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسی مُطْمَئِنَّةً بِقَدَرِکَ راضِیَةً بِقَضآئِکَ مُشْتاقَةً الی فَرْحَه لقآئِکَ؛ خدایا جان و روح مرا مشتاق لقا و زیارت خود قرار بده» خوشا به انسان‌هایی که حداقل این دعایشان است. این انسان‌ها همیشه آماده مرگ هستند، منتظر لقا و زیارت حضرت عزرائیل هستند، قدم‌هایشان را درست برمی‌دارند، حق را می‌شناسند و در مسیر حق گام برمی‌دارند.

امام حسن مجتبی(ع) سیاست را یک شخصیت برجسته تعریف می‌کنند و می‌فرمایند: «هی أنْ تُراعی حُقُوقَ الله وَ حُقُوقَ الاحیاء وَ حُقُوقَ الأموات» جان سیاست این است که حق خداوند، حقوق زندگان و حقوق مردگان را رعایت کنید. حضور همگان در مراسم هفتمین روز درگذشت دکتر فاطمی در واقع رعایت حقوق زندگان است یعنی حقوق خانواده معزا و حقوق سیدمصطفی و دوستانشان را رعایت کردید و این معنای دقیق سیاست است. حقوق خدای متعال را نیز رعایت کردید و نشان دادید همیشه مشتاق شهادت و رفتن از این عالم هستید.

امیدوارم رحلت جانکاه دکتر سیدمصطفی فاطمی ما را در این مسیر هدایت کند و راه را برای بهتر رفتن از این دنیا هموار کند. برادران و خواهران بزرگوار برای بهتر زیستن در این دنیا هیچ راهی جز تلاش برای بهتر رفتن از این دنیا نیست. کسانی در این دنیا خوب زندگی می‌کنند که همه دغدغه‌شان این است که خوب از دنیا بروند و احترام ما به این برادر عزیز از همین منظر است. انشاءا... خداوند در همه دوران‌ها ما را در مسیر حق هدایت کند، در کنار حق ثابت قدم باشیم و از باطل قهر کنیم و راه شهدای عالیقدر چون شهید سلیمانی قرار گیریم. سردار فرزانه و اقتدارآفرینی که به بیان زیبای رهبر معظم انقلاب اسلامی، مکتب سلیمانی و همان مکتب امام بزرگوار و امام حسین(ع) است.

دکتر حمیدرضا طیبی
(رئیس جهاد دانشگاهی)

خدمات فراوان دکتر فاطمی باقیات الصالحات او خواهد بود.

خبر ناگوار فقدان همکار جهادگر زنده‌یاد دکتر سیدمصطفی فاطمی موجب تألّم و تأثر فراوان گردید.

مصیبت درگذشت آن عزیز را به همسر گرامی و فرزندانش، خانواده‌های عزادار، دوستان و آشنایان و همکاران او تسلیت عرض می‌کنم و از خدای سبحان برای آن مرحوم رحمت و مغفرت و برای همه داغدیدگان صبر و اجر مسألت می‌نمایم.

خدمات فراوان دکتر فاطمی از سالیان گذشته تا امروز چه در بخش کاهش آلام و درمان بیماران و چه در نقش مدیریت سازمان جهاددانشگاهی علوم پزشکی تهران و مشارکت در پیشرفت و اتقان خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) باقیات‌الصالحات وی و انشاءا... منشأ اجر فراوان اخروی خواهد بود.

دکتر محمدرضا ظفرقندی
(رئیس سازمان نظام پزشکی)

او یک دندانپزشک پاک نهاد و نیک رفتار بود...

انالله و انا الیه راجعون

رحلت ناگهانی دوست عزیز و یار همراه دکتر مصطفی فاطمی غمی بزرگ بر غصه‌های این روزهایمان افزود. خداوند این دندانپزشک پاک نهاد و نیک رفتار را با اجداد طاهرینش قرین گرداند و به همسر بزرگوار و خانواده عزیزش صبوری و آرامش عنایت فرماید.

دکتر علیرضا زالی
(رئیس دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی)

سوابق درخشان دکتر فاطمی ماناخواهد بود...

خبر جانگداز درگذشت استاد خدوم دانشگاه دکتر سیدمصطفی فاطمی باعث اندوه وافر اینجانب، اعضاء خانواده دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و جامعه پزشکی شد.

زحمات، خدمات شایسته و نوع‌دوستی ایشان از یادها نرفته و در آخرت به عنوان باقیات‌الصالحات یاریگر روح پاکشان خواهد بود. سوابق درخشان دکتر فاطمی در حوزه رسانه نیز همچون خدمات برجسته‌شان در حوزه دندانپزشکی در تاریخ این مرز و بوم مانا خواهد بود.

اینجانب ضمن عرض تسلیت به خانواده و همکاران ایشان، از خداوند منان برای بازماندگان طلب صبر و برای آن مرحوم مغفرت و آمرزش مسئلت دارم.

دکتر علی منتظری
(رئیس پژوهشکده علوم بهداشتی جهاد دانشگاهی)

یادگارهای او در جهاد دانشگاهی او را جاودان خواهد ساخت.

دکتر فاطمی‌صراحت لهجه داشت.

دکتر فاطمی‌زمانی که دانشجوی دانشگاه علوم پزشکی تهران بودند، به جهاد دانشگاهی پیوستند و همکاری فرهنگی خود را آغاز کردند. آن زمان ریاست جهاد دانشگاهی را بر عهده داشتم و ایشان جزء جوانانی بودند که به دلیل فعالیت‌هایشان در جهاد علوم پزشکی تهران با آنها آشنا بودم. پس از تأسیس خبرگزاری ایسنا، دکتر فاطمی به جمع دوستانی پیوستند که در آغاز مقدمات راه‌اندازی ایسنا را برعهده داشتند و مدتی هم سردبیر ایسنا بودند. بعدها با توجه به شایستگی‌هایی که ایشان داشتند، وی را به عنوان رئیس جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران منصوب کردم. این انتصاب به دلیل شخصیت و شایستگی‌های ایشان صورت گرفت. یکی از ویژگی‌های شایسته ایشان داشتن روحیه جهادی بود. عناوین و پست‌ها برای این گونه افراد علی‌السویه بود و یا حتی باید آن‌ها را به نحوی قانع می‌کردیم که سمتی را بپذیرند. در حالی که عده‌ای مدام به دنبال به دست آوردن پست و مقام هستند، به افرادی مانند ایشان باید پست و مقام را تحمیل می‌کردیم.

افرادی مانند دکتر فاطمی این‌گونه مسئولیت‌ها را مانند امانت می‌دانند و هنگامی‌که به ایشان سپرده می‌شود، با تمام وجود نسبت به انجام آن اهتمام می‌ورزند. ایشان در مدتی که مسئولیت داشت، چند کار مهم را در جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران آغاز کرد.

مرحوم دکتر فاطمی در اولین اقدام خود تعدادی از همان جوان‌هایی که در مجموعه فعالیت داشتند را به کار گرفتند و به ایشان مسئولیت‌هایی همچون معاونت و... دادند. یکی از فعالیت‌های دیگری که ایشان انجام داد، جذب نیروهایی بود که خواهان بسیار زیادی در نهادها و سازمان‌های مختلف داشتند. ایشان توانست با جذب این نیروها، پشتوانه انسانی خوبی از نظر نیروی انسانی برای جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران فراهم کند.

برنامه مهم دیگری که دکتر فاطمی‌در آن زمان پیگیری کردند، راه‌اندازی مراکز مختلفی همچون کلینیک دندانپزشکی، لیزر پزشکی و... در جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران بود که امروزه بخش عمده‌ای از فعالیت‌های این مرکز را تشکیل می‌دهند.

مرحوم دکتر فاطمی‌در گسترش فعالیت‌های مرکز بیماری‌های پستان جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران و راه‌اندازی بخش‌های جدید در آن نیز تلاش‌های ارزنده‌ای داشتند و مقدمات کار برای أخذ مجوز جراحی‌های محدود در آن را دنبال کردند که بعدها نیز این مجوزها أخذ شد. ایشان از نظر ارائه خدمت به مبتلایان، اقدامات ارزشمندی را در این مرکز دنبال کردند و توانستند با جذب نیروهای بسیار ارزشمند، مرکز بیماری‌های پستان جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران را ارتقاء بخشند.

متأسفانه زمانی که مدیریت ارشد جهاد تغییر کرد، مدیریت جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران را نیز بدون هیچ دلیل روشنی تغییر دادند. البته مرحوم دکتر فاطمی‌از این قضیه استقبال کرد و جانشین ایشان نیز یکی از معاونان خود ایشان بود، اما با اینکه واقعاً دلیلی برای تغییر دکتر فاطمی وجود نداشت، این کار را انجام دادند.

مرحوم دکتر فاطمی‌دارای روحیات خاصی بود و صراحت لهجه خاصی داشت، یعنی در اینکه سخنانش به سود یا ضرر او باشد، محاسبه‌گر نبود و اگر مسئله‌ای به نظر او حق و صحیح بود، حتماً آن را عنوان و مطرح می‌کرد؛ به لحاظ مناسبات مالی و اداری نیز فردی فوق‌العاده سالم و پاک بود. این شاخصه‌ها امتیازات بزرگی برای یک انسان است. البته اکثر همکاران ما در مجموعه جهاد دانشگاهی از این ویژگی‌ها برخوردار هستند، اما مرحوم فاطمی از این جهات نیز نمونه و الگوی خوبی بود. ایشان هنگامی‌که بعضی از کژی‌ها و کج‌تابی‌ها را مشاهده می‌کرد، به شدت برآشفته شده و نسبت به آن اعتراض می‌کرد که این روحیه همان روحیه جهادی است که از آن یاد کردیم.

مرحوم دکتر فاطمی پس از اینکه از دانشگاه دندانپزشکی فارغ‌التحصیل شدند، یک دوره تکمیلی تخصصی نیز در این زمینه گذراندند و موفق به أخذ تخصص در حوزه پروتز و مواد دندان شدند. آن مرحوم همواره مشغول کار علمی، خدمات تخصصی و بالینی بودند و با راه‌اندازی مطبی شخصی در کنار همسر خود که ایشان نیز یکی از اعضاء مجموعه جهاد دانشگاهی هستند، نسبت به خدمت‌رسانی به مردم اقدام می‌کردند. جا دارد که این مصیبت بزرگ را به سرکار خانم دکتر کریمی، همسر گرامی آن مرحوم تسلیت گفته و برای ایشان از درگاه الهی آرزوی صبر بر این مصیبت کنیم.

دکتر منصور جمالی زواره

(استاد گروه پاتالوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران)

واقعاً متاسفم که باید درباره یکی از دوستان خیلی صمیمی و همکار خیلی خوبم بگویم. آقای دکتر فاطمی از دندانپزشکان بسیار مردمی، خوش‌اخلاق، دلسوز و از همه مهمتر وارد به فعالیت دندانپزشکی بودند. خانواده من و تعدادی از همسایگانم از بیماران دکتر فاطمی بودند.

دوران کاری ایشان در جهاد دانشگاهی یکی از دوره‌های خوب و پرثمر این سازمان بود. ایشان همچنین عضو یک گروهی از همکاران ما به نام "کلبه استاد" بودند که در این جمع از نظر علمی و اخلاقی مثل یک ستاره می‌درخشیدند. خداوند انشاءا... ایشان را رحمت کند.

برای من این داغ، داغ عجیبی بود. هنوز که هنوز است باور ندارم دکتر فاطمی از پیش ما رفته است. امیدوارم و یقین دارم که ایشان به جای بسیار خوبی رفته است. ایشان از سادات بودند، نامشان مصطفی و نام خانوادگی‌شان فاطمی بود. در کل مجموعه اخلاقشان با اسم و فامیل شان متناسب بود.

انشاءا... یاد و خاطراتش برای ما و خانواده ایشان زنده خواهد ماند. امیدوارم که خانواده ایشان از این اتفاق نامیمون آسیب نبینند و بتوانند به لطف خدا به زندگی‌شان ادامه دهند.

فقدان دکتر فاطمی هم لطمه‌ای به جامعه دندانپزشکی هم به دانشگاه شهید بهشتی و هم به خانواده ایشان است. خدا ایشان را بیامرزد.

دکتر علی تاجرنیا

(معاون سازمان نظام پزشکی / رئیس هیأت مدیره انجمن دندانپزشکی

هیچ وقت نداشتن مسئولیت بهانه‌ای برای فعالیت نکردنش نبود.

هیچ کس دکتر فاطمی را در حالت سکون و خموده ندید. برخورد او با فرادست و فرودست یکسان بود.

از ویژگی‌های بارز ایشان گشاده‌رویی و شوخ‌طبعی وی بود که به کم شدن فاصله‌ها منجر شد و همین موضوع سبب شد تا افراد و دوستان فراوانی از طیف‌های فکری مختلف در اطراف او باشند.

ایشان همواره بی‌ادعا فعالیت و برنامه‌های بسیاری را پیگیری می‌کرد.

هیچ وقت نداشتن مسئولیت بهانه‌ای برای فعالیت نکردنش نبود.

دکتر محمدمهدی صدوقی
(معاون آموزشی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی)

"انالله و انا الیه راجعون"

فقدان استاد گرامی دکتر سیدمصطفی فاطمی، دندانپزشك و استاد گروه مواد دندانی دانشکده دندانپزشکی موجب تاثر و تالم جامعه پزشکی شد.

اینجانب با نهایت تأسف و تاثر ضایعه غم‌بار درگذشت این استاد ارجمند را از صمیم قلب به خانواده محترم ایشان، جامعه پزشکی واساتید گرامی و دانشجویان عزیز تسلیت عرض نموده، از خداوند متعال برای روح پاک آن مرحوم علوّ درجات و مغفرت الهی و برای خانواده محترم ایشان صبر و اجر مسئلت دارم.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

دکتر سیدرضا رئیس کرمی

(معاون آموزشی مجتمع بیمارستانی امام خمینی (ره))

دکتر فاطمی یکی از بهترین‌ها بود.

با مرحوم دکتر فاطمی تقریباً از اواخر دهه ۷۰ در فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشگاه تهران و دانشکده دندانپزشکی آشنا شده بودم. ایشان سپس به جهاد دانشگاهی رفتند و در معاونت فرهنگی جهاد علوم پزشکی تهران مشغول به فعالیت شدند. آنجا نیز با ایشان مراوداتی داشتیم اما پس از آن نیز رابطه‌مان با همدیگر به عنوان دو دوست ادامه پیدا کرد.

دکتر فاطمی انسان بسیار خونگرم و شادی بود و در هر محفل یا جلسه‌ای که حضور پیدا می‌کرد، آنجا زنده و شاد بود. فرد خیرخواهی برای همه بودند و برای هرچه از دستش برمی‌آمد هر کسی انجام می‌دادند. اگر از دوستان آن مرحوم بپرسید، اغلب دوستان یا خانواده‌هایشان و حتی بعضی از همسایه‌های آنها بیمار دکتر فاطمی بودند و به بهترین شکل ممکن کار درمان را انجام می‌دادند.

کار تخصصی و حرفه‌ای ایشان نیز بسیار عالی بود. از نظر سیاسی و اجتماعی فرد آزاده‌ای بودند که هیچ‌گاه پا روی حق نمی‌گذاشتند و دنبال منافع شخصی نبودند. بدون آنکه بخواهند مصلحت‌اندیشی کنند. در مسائل مختلف اظهارنظر می‌کردند. در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف به ویژه در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی جامعه دانشگاهی دانشگاه علوم پزشکی تهران و سپس در کل جامعه پزشکی و دندانپزشکی حضور فعالی داشتند. از فعالان صنفی در حوزه دندانپزشکی بودند و مسائل و مشکلات صنفی دندانپزشکان را پیگیری می‌کردند. بسیار باهوش و اهل درس بودند و اگر می‌خواستند بدون توجه به مسائل اجتماعی و سیاسی به درس و بحث و کار تخصصی و فنی خود بپردازند قطعاً یکی از بهترین افراد در حوزه دندانپزشکی کشور می‌شدند، اما براساس الگوها و اولویت‌هایی که برای خود تعریف کرده بودند در کنار درس و بحث و کار حرفه‌ای فعالیت‌های جانبی را هم ادامه داده و حضورداشتند.

مرحوم دکتر فاطمی نسبت به جامعه و افراد مختلف انسان دردمندی بودند. بسیار متواضع و سربه‌زیر بودند و کسی ذره‌ای تکبر در رفتار و اخلاق دکتر فاطمی مشاهده نمی‌کرد. ایشان اهل ورزش و فعالیت بودند. خودم به رغم سال‌ها آشنایی با ایشان نمی‌دانستم ایشان کوهنوردی را به صورت حرفه‌ای دنبال می‌کنند، تصورم آن بود که کوه رفتن برای ایشان جنبه تفریح دارد. اما پس از وفات ایشان بود که متوجه شدم ایشان سال‌هاست که کوهنوردی را به عنوان عشق و علاقه دنبال می‌کنند.

در مجموع یکی از دوستان خوب و همراهان و همفکران و همکاران خوبمان را در جامعه پزشکی و در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی از دست دادیم. امیدواریم که روحشان شاد و درجاتشان عالی باشد. خداوند به خانواده محترم آن مرحوم مخصوصاً خانم دکتر کریمی صبر عنایت کرده و عمر باعزت دهد.

دکتر محمدرضا جوادی یگانه
(معاون فرهنگی - اجتماعی شهردار تهران)

دکتر فاطمی معلم و پزشک بود.

حکم مستوری و مستی همه بر خاتمتست. می‌گویند سه گروه هستند که مردم در سوگ آنها و «حالت رفتن‌شان» بسیار متاثر می‌شوند: معلم و پزشک و روحانی مردم‌دار. دکتر سیدمصطفی فاطمی که دو تای اول بود، به اینها باید رفیق خوب هم اضافه کرد، و البته حریت و صراحتی که کمتر در این زمانه یافت‌می‌شود.

دکتر مسعود حبیبی
(رئیس سازمان جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران)

۲۰ سال تعهد و خدمت جهادی دکتر مصطفی فاطمی

دکتر فاطمی از سال‌های دور در جهاد دانشگاهی فعالیت داشتند. در دوران دانشجویی در عمده فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به عنوان عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان فعال بودند. در دوره‌ای که سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی تشکیل شد، ایشان به طور جدی فعالیت خود را در این نهاد آغاز کرد و در همان دوران نقشی موثر در تأسیس خبرگزاری دانشجویان ایران داشت، وی در آن ایام سردبیر یکی از بخش‌های خبری ایسنا شد و چندی بعد به عنوان معاون آموزش و پژوهش این رسانه نقش موثرتری را در این خبرگزاری، ایفا نمود.

دکتر فاطمی در زمان تصدی مسئولیت جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران، تلاش‌های بسیاری برای ارتقاء فعالیت‌های جهاد دانشگاهی در ابعاد مختلف آموزشی، زیرساختی و فرهنگی انجام دادند.

ذکاوت بالا و سرعت عملی که در انجام کارها داشتند از ویژگی‌های بارز ایشان بود. صمیمت، صراحت و شفافیت ایشان در تمام شئونات علمی، کاری و دوستانه دلیلی است که امروز از ایشان به نیکی یاد می‌شود. عملکرد ایشان گواه این است که در تمام مسائل فردی و اجتماعی رویکردی خیرخواهانه داشتند؛ ایشان همواره دستگیر نیازمندان بودند به طوری که بعد از درگذشت ایشان، چند گروه خیریه با تماس‌هایی که داشتند، قدردان خدمات ایشان به محرومان بودند. در درمان بیمارانی که بضاعت مالی کافی نداشته و به ایشان معرفی می‌شدند، نهایت مساعدت را انجام می‌دادند.

ایشان به ویژه در مسائل اجتماعی اهل مطالعه بودند و جسورانه سخن می‌گفتند و همواره رو به جلو حرکت می‌کردند. در حوزه پژوهش ایشان پژوهشگر و محققی کوشا و تلاشگر بودند و در راه‌اندازی آزمایشگاه لیزر که آزمایشگاه مرجعی در جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران است، نقش ویژه و سازنده‌ای داشتند.

خاطرم هست در زمان ریاست آقای دکتر فاطمی در جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران، در یک روز تعطیل به معاونت پژوهشی این واحد مراجعه کردم و از نزدیک دیدم که ایشان در کنار تعدادی از همکاران مشغول به کار و پیگیر اقدامات عمرانی برای راه‌اندازی مرکز جراحی محدود جهاد دانشگاهی بودند. این مرکز که امروز یکی از زیرساخت‌های اساسی و مهم مرکز بیماری‌های پستان جهاد دانشگاهی است به واسطه تلاش‌های ایشان به ثمر نشست و در حال حاضر یکی از بخش‌های مهم پژوهشکده معتمد جهاد دانشگاهی است. ارائه پکیج درمان در زمینه بیماری‌های پستان با راه‌اندازی اتاق‌های عمل به همت ایشان کامل‌تر شد.

دکتر فاطمی زمانی که موفق به اخذ مجوز مرکز جراحی محدود شد، بسیار خوشحال بود و این موفقیت یکی از دستاوردهای ارزشمند ایشان در دوران مسئولیت در جهاد دانشگاهی واحد علوم پزشکی تهران بود. ایشان همچنین در زمینه تأمین زیرساخت‌های لازم مثل خرید ملک برای جهاد دانشگاهی واحد علوم پزشکی تهران، متعهدانه تلاش کرد به طوری که بسیاری از موفقیت‌های امروز این سازمان، مرهون زحمات و پیگیری‌های ایشان است.

چند هفته قبل از حادثه تلخ سقوط بهمن، آقای دکتر فاطمی از به ثمر نشستن تلاش‌هایشان در زمینه دوره‌های تخصصی دندانپزشکی با رویکردی متفاوت و جذب اساتید و دندانپزشکان متخصص و بهینه کردن این دوره‌ها سخن گفتند؛ از اینکه موفق شدند دوره جدیدی را در دندانپزشکی طراحی کنند، بسیار خشنود و با علاقه درباره آن صحبت می‌کردند و این آخرین اقدام مؤثر ایشان پیش از عزیمت به سرای باقی بود. امیدواریم بتوانیم قدردان زحمات و تلاش‌های برادر عزیز جهادگرمان باشیم. آقای دکتر فاطمی بعد از گذراندن دوره دکتری تخصصی مواد دندانی موظف به گذراندن طرح ضریب K بودند. در همین راستا از سوی وزارت بهداشت به دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی معرفی شدند و به عضویت هیئت علمی این دانشگاه درآمدند. در تمام مدتی که ایشان عضو هیئت علمی دانشکده دندانپزشکی بودند هیچ‌گاه ارتباط خود را با جهاد دانشگاهی کم نکردند و همواره در کنار جهادگران در تمامی‌عرصه‌ها حضور داشتند.

قطعاً تلاش‌های دکتر مصطفی فاطمی در جهاد دانشگاهی همیشه در یادها ماندگار خواهد ماند.

دکتر ابوالفضل سروش
(نماینده مجلس دهم)

بسم الله الرحمن الرحیم

اما کسانی که سعادتمند شدند تا آسمان‌ها و زمین برپاست، جاودانه در بهشت خواهد ماند. (سوره هودآیه۱۰۸)

ضمن عرض تسلیت به خانواده دکتر فاطمی و همکاران جهاد دانشگاهی

سیدمصطفی انسان صادق، صمیمی، روراست، بسیار باهوش، نخبه و متدین بود و باعث اثرات خوبی در جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران شد. زحمات ایشان باعث گسترس کمی و کیفی فعالیت‌های جهاد دانشگاهی در عرصه‌های مختلف شد.

سیدمصطفی یک نخبه به تمام معنا بود یعنی تک‌بعدی نبود و در همه عرصه‌ها حضور داشت. هم از نظر علمی عضو هیات علمی دانشگاه بود هم از نظر سیاسی یک فعال سیاسی و عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی جامعه پزشکی کشور بود. در زمینه اجتماعی و ورزشی فعال بود. در حوزه درمان يك دندانپزشك خبره و در حوزه اخلاقی انسانی صادق و پاکی بود.

وقتی از همه جهات می‌بینیم متوجه می‌شویم که یک فرد نخبه کامل بودند.

امیدواریم که بعد از ایشان جای خالی‌شان را جوانان و نخبگان در جهاد دانشگاهی پرکنند و منشأ خدمات به کشور عزیزمان باشند.

یاد دکتر سیدمصطفی فاطمی و دکتر امیر معتمدی در یادها خواهد ماند.

دکتر حمید چوبینه
(مدیرعامل شرکت شهرسالم شهرداری تهران)

همه داغدار رحلت سید مصطفی هستیم.

عرض تسلیت مجدد و آرزوی صبر جمیل برای شما وخانواده معظم آسید مصطفی

دکتر فاطمی انسانی صاحب گنجینه بود. هم از نظر تخصصی که در زمینه دندانپزشکی داشت و دلسوزانه کار می‌کرد. آدم بیماردوستی بود. هرکسی از بین دوستان کار دندانپزشکی داشت با دکتر فاطمی در میان می‌گذاشت. ایشان حتی جمعه خود را برای شفای درد بیماران و دوستان خود اختصاص می‌داد.

از نظر کمک کردن هم پیش‌قدم بود. اگر کسی به کمک نیاز داشت دکتر فاطمی او را تنها نمی‌گذاشت.

صراحت لهجه بسیار بالای ایشان از دیگر ویژگی‌های مثبت ایشان به شمار می‌رفت. این صراحت لهجه باعث می‌شد دکتر فاطمی دوست‌داشتنی‌تر شود. حتی جایی نکته‌ای می‌گفت که ممکن بود در آن لحظه برای یک دوست یا رفیق خوشایند نباشد این صراحت لهجه و زیبایی کلام مرحوم فاطمی جزو جنبه‌های دوست‌داشتنی ایشان به شمار می رفت.

من با ایشان در انجمن اسلامی دانشگاه رفیق شدم. فاطمی انسانی بود که برای مسائل اجتماعی و مسائلی که در کشور مورد اهمیت بود وقت می‌گذاشت. او از چیزی نمی‌ترسید، واقعاً مسائل را شجاعانه و جسورانه مطرح می‌کرد. شاید همین نترس بودن از مرگ بود که خود را به دل کوه زد و باعث شد در آن شرایط سخت جان خود را از دست دهد.

دکتر سیدمهدی طبایی
(رئیس مرکز تحقیقات لیزر در پزشکی جهاد دانشگاهی)

حقا که جز کوه کسی حریف تو نبود!

به یاد دارم در سال‌های ابتدایی دهه ۸۰ که با مصطفی عزیز از نزیک آشنا شدم، زمانی بود که به عنوان یکی از جوانترین روسای جهاددانشگاهی علوم پزشکی تهران انتخاب شده بود و من از جمله دانشجویانی بودم که در معاونت فرهنگی واحد مشغول به کار دانشجویی بودند.

آشنایی نزدیک با این فعال فرهنگی - اجتماعی و رسانه‌ای فرصتی مغتنم بود که از زاویه دید انسانی مستقل، زیرک و پرتلاش به عرصه‌های اجتماعی و دغدغه‌های مدیریتی نگاه کنی. داشتن اطلاعات عمومی و تخصصی بالا در زمینه‌های فرهنگی، تاریخی، سیاسی و تکنولوژی‌های روز جز ویژگی‌های بارز او بود. خوب به خاطر دارم که چقدر نگران آینده تمام بچه‌های این گروه دانشجویی فعال بود.

به بهانه‌های مختلف و با آن بیان سریع و صریح سعی در تشویق به انتخاب راه درست و انذار از عقب‌ماندگی تخصصی و افتادن به دام روزمره‌گی این جمع فعال و با انگیزه داشت و همواره آنان را به حمایت و پشتگرمی رییس واحد در این زمینه دلگرم می‌کرد.

تداوم دوستی و همراهی با سیدمصطفی فاطمی در طی سال‌های بعد از آن منجر به شناخت زوایای دیگری از ویژگی‌های شخصیتی این عزیز بود

در سال‌های اواسط دهه ۹۰ که گردش روزگار مرا در جایگاه مدیریتی سابق او نشاند، حضور بدون تکلف و دلسوزانه مصطفی در مقام مشاوری شفیق و دلسوز دلگرمی‌های سال‌های دورش را یادآوری می‌کرد.

ایده فعالیت در حوزه زخم و ترمیم بافت واحد و برپایی کنگره علمی سالیانه زخم با راهنمایی و حضور بی‌منت او شکل گرفت.

در حوزه علمی و تخصصی دندانپزشکی، مهارت، دانش و جسارت او همراه با روحیه‌ای شاد و بی‌تکلف ترکیبی بود از حس اعتماد و رفاقت که به همه مراجعینش هدیه می‌کرد

توصیف شخصیت دلسوز و مهربان این استاد، این دندانپزشک، این محقق، این مدیر، این ورزشکار و این فعال فرهنگی و اجتماعی از سوی گروه‌های مختلف در فراق او گواهی آشکار بر صدق این ادعاست.

پرجنب و جوش، رک، شوخ‌طبع، صریح، آزاده، شجاع، باهوش، خیرخواه، بی‌توجه به پست و مقام، پیگیر، باسواد، مشاور، دلسوز و درعین حال مظلوم بودی.

مصطفی عزیز صعود جاودانگی‌ات مبارک!

حقا که جز کوه کسی حریف تو نبود!

دکتر کیوان مجیدزاده
(رئیس پژوهشکده معتمد جهاد دانشگاهی)

دکتر فاطمی افتاده، با همه رفیق...

زنده‌یاد دکتر فاطمی بسیار نخبه، باهوش و با عکس‌العمل‌های بسیار سریع بود. خوب تحلیل می‌کرد و سریع به نتیجه می‌رسید. انسان پای‌کار، افتاده، با همه رفیق، مردم‌دار و با روابط عمومی بسیار بالا بود.

دکتر مرتضی ظهرابی
(هم‌دوره‌ای دانشگاه علوم پزشکی تهران)

بی تکلف، تیزهوش و معتقد واقعی

دکتر سیدمصطفی فاطمی دوستی خوب و دوست داشتنی بود. اولین سال‌های ورود به دانشگاه با هم آشنا شدیم و از همان ابتدا احساس قرابت زیادی پیدا کردیم. سه ویژگی سیدمصطفی برای من بارز بود: بی‌تکلف، تیزهوش و معتقد واقعی.

با سید مصطفی می‌تونستی از هر دری صحبت کنی، با نگاه زیرک و تیزبینی که داشت، پیچیدگی‌های امور رو ساده می‌کرد و با صداقت مطرح می‌کرد. از کار کردن ابایی نداشت و چنان کارهای سخت را، ساده و قابل اجرا می‌کرد که مثال‌زدنی نبود. سیدمصطفی برای من، نماد تلاش، صداقت و شفافیت بود. از هم‌صحبتی با سید، همیشه درس می‌گرفتم و انرژی و حرکت بیشتری پیدا می‌کردم.

روح بلندش و ذهن تیز و باهوشش مانع ارتباط با دیگران نبود، بلکه کمکش می‌کرد که بتونه در بزنگاه‌های سخت و نفس‌گیر، راه‌حل‌های خلاقانه‌ای پیدا کنه.

از اولین باری که ابوالفضل هر دوی ما رو مسئول ترجمه متنی کرد و رفاقت ما شکل گرفت و تا آخرین باری که نقدهای بی‌پیرایه‌اش را در گروهی می‌خواندم، سه ویژگی‌اش رو تحسین می‌کردم: روح بلند، تیزهوشی و مردم‌دوستی.

روحیه بلند و جستجوگرش کیمیای کمیابی بود که طعم راحت‌طلبی را تلخ می‌کرد و سختی تلاش و حرکت را گوارا.

کم‌توقع و پرکار بودن را از او آموختم.

رفتنش باورکردنی نیست، از خداوند برای همسر محترم و فرزندان عزیزش صبر و سلامت آرزو می‌کنم.

به یاد سید مصطفی درختی خواهم‌کاشت و سبزی و نشاط آن را هدیه خواهم کرد به دنیایی که سیدمصطفی در سلامتش بی‌توقع، می‌کوشید. **یاد زیبایش مانا و پایا...**

دکتر سیدعظیم حسینی
(همکار دکتر فاطمی)

این ما هستیم که غافلیم...

بسمه تعالی

سال ۷۷ با دکتر فاطمی در یک درمانگاه خیریه تو خیابان نظام‌آباد هم شیفت بودیم. یک شب برفی و سرد زمستانی که تا ساعت ۱۰ کارمون طول کشیده بود. پرسید ماشین داری؟ گفتم نه.گفت: میرسونمت. خونه اون نزدیک بود و خونه من دور.گازشو گرفت. با سرعتی عجیب رانندگی می‌کرد. برف بود و یخبندان و دید کم. ماشین گاهی سر می‌خورد، حسابی ترسیده بودم. گفتم چرا اینقدر عجله داری؟ یواش‌تر برو. به روی خود نیاورد. گفتم: نکنه منو می‌رسونی برنامه‌هات به هم خورده؟ باز هیچی نگفت. رسیده بودیم میدون امام حسین. گفتم ممنون. بقیه رو با تاکسی می‌رم. خندید و گفت: راه رفتنی رو باید رفت، هر چه زودتر بهتر.

یکباره از شنیدن این جمله تمام بدنم داغ شد. دیگه هیچی نمی‌فهمیدم. از اون جمله‌هایی بود که خیلی احتیاج به فکر داشت. گفت ساکت شدی. دیگه حرف نمی‌زدم.گاهی زیر چشمی نگاهش می‌کردم. آخه اون به همه حرفاش و تک‌تک کلماتی که به زبان می‌آورد ایمان داشت. همه حرفاش خالصانه از ته دل بود. تا به مقصد رسیدیم. گفت نگران نباش اونی که باید حواسش باشه،هست.

باور کنید تا روزای آخر هر وقت می‌دیدمش یادم به اون جمله می‌افتاد و می‌لرزیدم. هیچ وقت هم جرات نکردم احساسمو به روش بیارم. هر وقت می‌پرسیدم کجا با این عجله؟ می‌خندید و می‌گفت بریم دنبال یه لقمه نون حلال. می‌گفتم پس ما نونمون حلال نیست؟ و در جواب می‌گفت: خودمو می‌گم. باز هم نمی‌تونستم بگم. هنوز هم به اون جمله فکر می‌کنم چون اون به همه حرفاش اعتقاد داشت و تا آخر می‌دونست که راه رفتنی رو باید رفت.

این ما هستیم که غافلیم .
این ما هستیم که شاید از افکار و عقاید خودمون هم جا موندیم.

امیدوارم خداوند منان روحش را در آرامش ابدی با اجداد طاهرش محشور فرماید و به خانواده محترمش صبر و عافیت عطا فرماید. انشاءا...
ا

محمدعلی نادعلی‌زاده
(مدیرمسئول پایگاه خبری جماران)

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد...

سال‌ها گذشته است از روزهای سردی که باید هم با سرما می‌جنگیدی و هم در سرما.
هم در کوه‌های خشن کردستان، هم در باتلاق و هور خوزستان.
هر زمستان بوی رشادت به مشام می‌رسید و برای اهلش نسیمی از باغ شهادت می‌وزید.
ولی آنگاه که فصل سرما می‌گذشت، برای آنهایی که ایمان نیاورده بودند، برای جامانده‌ها؛ فقط حسرتش می‌ماند و آه و فصولی که اگرچه گرم بود اما سردی جای خالی دوستان، قلب را می‌گزید و دل را می‌سوزاند، دل‌های ریش را، و می‌سوزاند ریشه را، اما جوانه‌ای دیگر می‌رویاند از محبت، محبتی آسمانی که روی زمین جایش نبود و دوام نمی‌آورد و باز با آغاز فصل سردی دیگر، گویی قسمت‌مان بود که تنها شاهد شهادت‌ها باشیم و رفتن‌ها.
دوباره بمانیم با سردی جای خالی رفیقانی که می‌رفتند نوبت به نوبت و فقط دلخوش کنیم به دربرگرفتن سنگ سرد مزارشان که گرمابخش وجودمان شود.
آن دوران طی شد با همه فراز و نشیب‌هایش، با همه تیرهای گرم و ترکش‌های سردش، با همه شور و شعورش... پس از آن با خود گفتم: «آهن دلی کنم چندی ندهم دل به هیچ دلبندی»
اما در دانشگاه و در انجمن اسلامی دانشگاه باز توبه شکست. همان جنس‌های ناب سالیان گذشته که اگر به پستت می‌خوردند و به پستشان می‌خوردی، دچارشان می‌شدی. گرفتارت می‌کردند.
دست خودمان که نبود...
انس گرفتیم و الفتی پدید آمد اما باز هم این فصل سرد بود که ما را به ایمان آوردن فرامی‌خواند.
گرمابخش محافل ادوار انجمن ناگهان قلبش از تپش ایستاد. امیر و معتمد بود برای دوستان...
باورش سخت بود اما از دیماه سیاه هیچ بعید نبود و محسن بحرینی، این جوان پرشور و حرارت روزگار دانشجویی و انجمن اسلامی، ناگهان از میان جمع پرکشید و خاک سرد، در یک روز زمستانی جسمش را از دوستان ربود.
می‌گفت: أَلْبَلاَءُ لِلْوِلاء
می‌گفتم: قبول اَماَ برَای که؟ برای او که می‌رود یا برای آنانی که می‌مانند؟

باز می‌گفت: أَلْبَلآءُ لِلْولاء و می‌گفتم: نمی‌شود برادر، نمی‌شود که هر چه سنگ باشد برای پای لنگ باشد؟! اما من پای ارادتمَ لَنگَ بود.

مسیر تهران - مشهد خیلی ناهموار نیست. اصلاً ناهموار نیست. خصوصاً وقتی با همسفری بذله‌گو و خوش‌مشرب و خنده‌رو، به جاده بزنی! به شرطی که ماشینش بی.ام.و و راننده‌اش سیدمصطفی نباشد، ولی آن روز بود. اتفاقاً از معدود دفعاتی بود که نمی‌خندید و شاید به همین دلیل می‌خواست زودتر به مقصد برسیم. به شاهرود.

خبری ناگهانی و اتفاقی ناگوار، ما را به شاهرود می‌برد. برادر رفیقمان دکتر فاتح در اثر سانحه‌ای جانباخته بود و ما عازم بودیم برای عرض تسلیت به خانواده‌ای غمدیده که حالا یک جوان از دست داده بودند و جوان دیگرشان در غربت بود.

سیدمصطفای عزیز را سال‌ها بود که می‌شناختم. باهوش و ذکاوت بود و پرانرژی و فوق‌فعال. در دوران دانشجویی و فعالیت در انجمن اسلامی و پس از آن در ایسنا دل‌سپرده‌اش شدم.

از روزی که ماند تا ماشین قراضه من را نیمه‌شب از ایسنا تا تعمیرگاه بکسل کرد. پس از ایسنا اما علاوه بر دل، دندان‌هایمان را هم به او سپردیم... اصلاً سرسپرده‌اش می‌شدی با آن روی خندان و آغوش گشوده.

به هنگام ورود به مطبش چنان دلبری می‌کرد و حاجی بارمان می‌کرد که نگو. کدام حاجی برادر؟ کدام حاجی... ما اکثر الضجیج و اقل الحجیج...

اما ...گویی گماشته ست بلایی او بر هر که دل بر او بگماری و باز زمستان سرد و دیماه سیاه و باز داغ و درد و غمی جانکاه و حکایت تکراری دل بستن و یک عمر با خاطرات زیستن سید جان، برادرم، رفیق!

دانی ز رفتن تو باقی چه مانده بر دل / از کاروان چه ماند جز آتشی به منزل

ماندیم با نگاهت با صد هزار افسوس / دستی به سر ز حسرت، پایی ز هجر در گِل و او را که فرزند علی و فاطمه بود، چه مرگی زیباتر از تعبیر مولایمان که در فراق یارش فرمود: «لَوْ أَحَبَّنِی جَبَلٌ لَتَهَافَتَ» مصطفی که چون کوه بود، برگزیده شد تا در کوه و با کوه برخود فرو ریزد.

محبت او در دل‌های همگی ما جاوید است چنانکه محبت علی و فاطمه و اولادشان

پس از او با خود می‌گویم:

ای آن که غمگنی و سزاواری / وندر نهان سرشک همی باری

شو، تا قیامت آید؛ زاری کن

اما ... کی رفته را به زاری بازآری؟

و به بازماندگان داغدیده خصوصاً مادر با فضیلت و همسر صبورش تسلیت و تعزیت عرض می‌کن، و به فرزندان گرانقدرش می‌گویم: اندر بلای سخت پدید آید.

فضل و بزرگمردی و سالاری و همنوا با رفقا و سیدمصطفای عزیز می‌خوانم که أَلْبَلآءُ لِلْولاء

باشد که ایمان بیاوریم. ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد. ایمان بیاوریم به ویرانه‌های بَاَغ تَخیل. به... دانه‌های زندانی.

همنـــوردان
(اعضاء باشگاه کوهنوردی تهران)

ما ۲۰+۱ نفر بودیم...

دل ما زیر بهمن مانده بود.

دیو سفید مصطفی را گروگان گرفته بود.

بیشتر از دو ساعت بود که یک‌ریز بیل می‌زدیم و سوند می‌زدیم و بر سر خود می‌زدیم. دل ما زیر برف مانده بود، زیر بهمن. در سینه‌کش قلعه دختر، در مثلث توفان و بهمن و سوز برف.

بهمن به صف ما زده بود و در چشم بر هم زدنی، هر یک از ما را که دم دستش بودیم، برده بود. شاید فقط باد بهمن به ما گرفته بود که بیشتر بچه‌ها در حاشیه آن انبوه سفید متراکم، هنوز پا برجا بودند و آنها که از جا کنده شده بودند، سر و دستی بیرون از بهمن داشتند.

بشمار یک، دو ... بیست. زود دانستیم که یکی از ما نیست و او را بهمن به‌کام کشیده است. او مربی ما، دکتر ما، مصطفی‌ی ما، دل ما بود؛ گروگان ما در چنگ دیو سفید. می‌دانستیم که هر لحظه از این ثانیه‌های طلایی، گران‌تر از طلاست، بی‌درنگ به جان آن هیولای سفید افتادیم، با بیل و کلنگ کوهنوردی و سوند و چنگ.

لحظه‌هایی هم در سکوت ماندیم تا مگر صدایی، ناله‌ای، حتی در حد نفس از تو بشنویم، که نشنیدیم بعد نامت را صدا زدیم که شاید تو شنیده بودی ولی...

حالا معنی «بهمن عظیمی» را که همیشه در خبرها می‌خواندیم، با تمام درماندگی خویش می‌فهمیدیم. ۲۰ کوهنورد، درمانده بودند که تو را از کام بهمن بیرون بکشند. همه آن آموخته‌های کلاس‌های جستجو و نجات هم به کار نیامد. پس از ساعت‌ها تلاش، تاریکی و سرما و بیم بهمنی دیگر، به آن تن‌های کوفته و در هم شکسته نهیب می‌زد که برگردند.

نمی‌دانیم عذاب وجدان ما را با هق‌هق مجید شنیدی که می‌گفت: «دو ساعت و نیم سونداژ کردم، نتونستم پیدات کنم، شرمنده‌ام، حلالم کن.» و گریه حسن آقا را که قامت بلند و صدای محکم‌اش، خمیده و بریده‌بریده شده بود، شنیدی وقتی بغض‌اش ترکید که: « آخه ما ۲۱ نفر بودیم، نمی‌تونیم ۲۰ نفری برگردیم.»

می‌دانی که آن روز دلیل آمدن او به برنامه، حضور تو بود؟ چون شب قبل، کمال به او زنگ زده بود که «بیا، دکتر هم با ماست.» دوستانی که به شوق همنوردی با تو آمده بودند، حالا چگونه می‌توانستند تو را زیر آن توده سنگین و سرد تنها بگذارند؟

دکتر جان سحرگاه روز بعد که دوباره بچه‌ها به همراه تیمی تازه نفس در پی تو آمدند، متوجه گفت و گویشان شدی؟ شنیدی مهدی، مربی سنگ‌نوردی تو -که وقتی گواهی مربیگری سنگ‌نوردی را گرفتی به او گفتی همکار شدیم- چی آرزو می‌کرد؟

«مصطفی جان، یادته جریمه‌ات می‌کردم با دو تا پروسیک صعود میمونی کنی؟ کاش برمی‌گشتی، حاضر بودم بلندای دیواره شروین رو با دو تا پروسیک، برات صعود کنم.»

دیروز در هجوم آن جبهه پر خشم و استخوان‌سوز که باد بنیان‌کن با پنجه‌های بلورآجین صورتمان را چنگ می‌زد، نگران تاب‌آوری همنوردان کم‌تجربه‌تر، دلمان قرص بود به حضور تو، مربی دانا و توانا. اما امروز باید تو را زیر آوار بهمن بجوییم... و یافتیم گوهر دُردانه‌ای را که جان شیفته‌اش را زیر بهمن جا گذاشته بود تا در بهاری که می‌رسد، زمین را پر نگار کند.

اغلب همنوردان و هم‌طنابانت را رئیس خطاب می‌کردی، بگذار این بار ما تمام قد بایستیم و صدایت کنیم رئیس! که به‌راستی شیخ‌الرئیسی بودی افتاده و بی‌ادعا و همین فروتنی نگذاشت که ما به گنجینهٔ معرفت تو راه یابیم و از لحظه‌های با تو بودن، آنچنان که بشاید، اندوخته‌ای به کف آوریم. بسیاری از ارزش‌ها و مرتبه‌های تو، بعد از رفتنت و در سوگنامه‌های برآمده از جان نزدیکان و دوستانت بر ما آشکارشد.

همنوردانت تو را به لبخند، به مهربانی، به خاکی و مردمی بودن، به دهش و بخشش، به شیطنت‌های رفیقانه و نشاط خردمندانه و به فروتنی و صفای درون می‌شناسند. تو در رفاقت هیچ کم نگذاشتی، تو رفیق نیمه‌راه نبودی. حالا هم تا همیشه با مایی.

مصطفی جان تو را با اولین پرتو خورشید، با نوشیدن جرعه‌ای از ناب‌ترین چشمه‌ها، با زلالی رودها، با سر برآوردن گون‌ها و گل‌ها از درون برف، با دمیدن لاله‌های واژگون و با خاک و باد و آب و آتش به یاد می‌آوریم و در خلوت بیکران کوهستان گوش می‌سپاریم به سنگ‌ها و صخره‌هایی که غصه‌ها و گلایه‌هایت از زمانهٔ نامراد را با آنها زمزمه می‌کردی.

امید کوثری
(همنورد)

فقط ۸ دقیقه اس!...

زمستان ۹۷ بود. من و علی و دکتر فاطمی ساعت شش صبح به نیت کلک‌چال جلوی پارک جمشیدیه قرار داشتیم. حرکت کردیم و بعد از توقف برای صبحانه در برج کلک‌چال دوباره راه افتادیم. رفتیم تا رسیدیم پایین نقاب زیر گردنه. نقاب پر برف بود و امکان شکستنش بود. دامنه زیر نقاب هم پربرف بود. من تازه کلاس بهمن‌شناسی رو گذرونده بودم. هوس کردم دانسته‌های جدیدم رو به همنوردانم آموزش بدم. با باتوم یه برش تو برف زدم و لایه‌های برف رو نشونشون دادم و گفتم اگه برف تازه بود، تو این دامنه با این شیب و با این حجم برف، احتمال بهمن وجود داشت. هر چی یاد گرفته بودم از جمله روش‌های نجات در بهمن رو گفتم و آخرش یه جمله از استاد درودگر که استاد بهمن‌شناسی من بود، نقل‌قول کردم: «خدا کنه گرفتار بهمن نشی، وگرنه باید دنبال پیکر گمشده‌ت بگردیم!». چون احتمال زنده موندن برای کسی که زیر بهمن دفن بشه خیلی کمه. به اینجا که رسیدیم، دکتر یه حرف جالبی زد. با همون لبخند همیشه‌گی گفت: «مرگ بهمن هم خیلی خوبه‌ها! فقط ۸ دقیقه‌اس. ۸ دقیقه!».

اون لحظه نمی‌دونستم بهترین رفیقم گرفتار یکی از این ۸ دقیقه‌ها خواهد شد. چیزی که از روز حادثه تا الان فکر من رو مشغول کرده و قلب من رو مجروح، اینه که مطمئنم تو اون لحظات آخر زیر برف، همش منتظر بوده که من از راه برسم و بکشمش بیرون و بتکونمش و با خنده بگم دکتر بریم خونه. آخه من هم‌طنابش بودم. جونمون رو دست هم سپرده بودیم. ولی من نتونستم... افسوس.

علی‌اصغر زارع کهنمویی
(روزنامه‌نگار)

حلقه شرافت و نبوغ

دکتر سیدمصطفی فاطمی‌که ۲۴ روز قبل از حلول آخرین بهمن قرن ۱۴ مقهور بهمن آهار شد، چهره‌ای محبوب، محترم، حاذق، توانمند و مدبر بود. او پزشک، کوهنورد، انجمنی، جهادی و ایسنایی بود. من او را پیش از همه این عناوین ارجمند و پرافتخار، یک فعال سیاسیِ کامروا می‌دانم، حتی اگر در هیچ انتخاباتی کاندیدا نبوده باشد و کنش سیاسی مرسوم نداشته باشد.

فاطمی‌در عصر تنهایی انسان، این بخت را داشت که تنها نبود. او در متن یک حلقه حرفه‌ایِ متشکل از پزشکان سیاستمدار، زیست سیاسی کرده بود. این حلقه اگرچه از آوازه رسانه‌ای برخوردار نیست اما برونداد سیاسی خیره‌کننده‌ای دارد. من اسم این حلقه را به دلیل ریشه سیاسی آن در جنبش دانشجویی و با همان ادبیات تحکیمی، می‌گذارم «حلقه پزشکیِ تهران». شاید اسم بامسمای دیگری هم بشود گذاشت مثلاً «حلقه فاتح».

این حلقه، نوپدید اما ریشه‌دار است. نسل میان‌سال برخاسته از آن، مدیرانی اعتدال‌گرا، اخلاق‌مدار، سنتی، باسواد و کارآمد هستند.

تا پی‌ش از این، ناکامانِ این حلقه بیشتر از کامروایان بودند اما هر چه زمان پیش می‌رود، آنان بیشتر می‌درخشند. در برابر مرگ نابهنگام امیر معتمدی و مصطفی فاطمی و هجران ابوالفضل فاتح و ابراهیم عباسی کسانی از این حلقه بر قله‌هایی چون ریاست بهزیستی، نمایندگی مجلس و... رسیده‌اند.

به باور من، حلقه «پزشکی تهران» یکی از خوش‌اقبال‌ترین جریان‌های کشور است. آنان به دلیل بافت مدنی خود، در متن نظام مانا و حداقل در عرصه سلامت و فرهنگ فاتحان بزرگی می‌شوند و سکان مراکز مهمی‌را برعهده خواهند گرفت.

با وجود اختلافات عمیق فکری که با اکثر آن‌ها دارم، برای تک‌تک این پزشکانِ مدیر، مومن، فرهنگ‌دوست و بااخلاق، آرزوی موفقیت می‌کنم. یقین دارم اگر آنان که «دم» را مدیریت می‌کنند در دوران استیلای کرونا، مسئولیت اداره وزارت بهداشت را برعهده داشتند، جامعه ما تلفات کمتری می‌داد و زودتر واکسینه می‌شد. درباره این حلقه می‌توان بیشتر نوشت. فقدان دکتر سیدمصطفی فاطمی‌را باید در اصل به این خانواده فرهیخته تسلیت گفت.

علیرضا بهرامی
(مدیر اداره اخبار فرهنگی خبرگزاری ایسنا)

چرا داغ این مشک سنگین شد؟

در نگاهی حاصل تلفیق فیزیک و ماوراء، وقتی روح از کالبد آدمی جدا می‌شود، دست‌کم تا مدتی پس از آن‌که به خاک سپرده می‌شود، وزنی در مدار جاذبه زمین کم نمی‌شود. اما برخی، خود از چنان جاذبه‌ای برخوردارند که با مرگشان، چیزی از وزن دنیا کم می‌شود. دکتر سیدمصطفی فاطمی، بی‌شک از این دسته آدمیان بود.

برف روزهای آغازین دی‌ماه، از آخرین زمستان، در زمره سال‌های صدگانه‌ای که پیشوند ۱۳۰۰ را یدک کشیدند، تعدادی از شهروندان و هموطنان را با ریزش بهمن و کولاک در ارتفاعات، از ما گرفت. در این میان، در حادثه‌ی آهار، از گروه ۲۱ نفره‌ای که می‌خواستند در صبح یک روز جمعه زمستانی، به قله‌ای به‌نام «قلعه دختر» صعود کنند، تنها کوهنوردی که در حادثه سقوط بهمن، چنان زیر برف‌ها غرق شد که ساعت‌ها طول کشید تا پیکرش توسط کوهنوردان و اهالی بومی کشف و از زیر خروارها برف بیرون آورده شود، یک دندانپزشک حاذق و ویژه بود؛ دکتر سیدمصطفی فاطمی، فوق تخصص مواد دندانی و استادیار دانشگاه.

دکتر فاطمی، از نسل انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی تهران و دانشگاه تهران در اوایل دهه هفتاد بود. در زمان فارغ‌التحصیلی، با جمعی دیگر از دوستانش، جزو بانیان خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، سپس از نخستین سردبیران و نیز نخستین معاون آموزشی - پژوهشی این خبرگزاری شد؛ هرچند پس از چند سال، فعالیت رسانه‌ای را به‌کل کنار گذاشت. دوره‌ای هم رییس جهاد دانشگاهی دانشگاه علوم پزشکی تهران شد، سپس بر فعالیت در مطب-کلینیک دندانپزشکی‌اش متمرکز شد، به ادامه تحصیل پرداخت و با تمرکز مطالعاتی و فعالیتی بر حوزه مواد دندانی، از چندی پیش هم به‌عنوان استادیار در دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی به تدریس مشغول شده بود. ضمن آنکه از چند سال پیش، به‌طور آماتور، فعالیت کوهنوردی را آغاز کرد؛ اما با میل سیری‌ناپذیری که در کسب و جذب تعالی در خود داشت، رفته رفته درجه‌های حرفه‌ای را داشت طی می‌کرد که اجل، مهلت چندانی نداد.

اما چه چیزهایی باعث می‌شود فردی با چنین مشخصاتی که شناخت‌نامه‌اش به خیلی‌های دیگر ممکن است شبیه باشد، آنچنان بشود که در فراق او، خیلی‌ها به این نتیجه برسند که چیزی از زمین کم شد و حفره‌ای در دنیای ما پدید آمد؟

اگر خیلی مختصر و مفید بخواهیم پاسخ این پرسش را بدهیم، این است که سیدمصطفی فاطمی، بشری بود که به درجه قابل توجهی از انسان شدن رسیده بود؛ از همان‌هایی که اصطلاحاً به آنها می‌گوییم: «آدم‌حسابی!»

اما مساله این است که آدم‌حسابی‌ها چه شکلی هستند؟ دکتر فاطمی با چه خصوصیاتی به چنین درجه‌ای نایل شده بود که حجم قابل توجهی از دوستان، همکاران، بیماران، همنوردان و شاگردانش، در رثای او، از ته دل آه کشیدند، گریستند و برایش آمرزش و علو درجات را طلبیدند...

مصطفی فاطمی بسیار خوشرو بود. اولین واکنشش در مواجهه، تحت هر شرایطی، لبخند بود. خوشرو بود، یعنی اصلاً مهم نبود که مثلاً پس از ۱۰ سال بی‌خبری، کسی با او تماس می‌گیرد که فقط شماره تلفنی از او طلب کند. با خوشرویی و با سرعت، کارش را راه می‌انداخت. خنده‌رو بود، یعنی آنقدر اهل شوخی و مطایبه بود که گاهی فکر می‌کردی همه چیز جهان را به شوخی می‌گیرد و هیچ چیز برایش از اهمیت برخوردار نیست، درحالی‌که اصلاً این‌طور نبود. این‌را آنهایی بهتر می دانند که بعضاً تجربه کردند، گاهی برای یک هدف گروهی، چند ماه وقت می‌گذاشت تا از تخصصی سر در بیاورد، فقط برای اینکه گوشه‌ای از دنیا را با دوستانش بهتر کنند.

شوخ‌طبعی او وقتی با هوشمندی، تلاشگری و تخصص و تبحرش در فعالیت‌ها می‌آمیخت، از همه بارزتر، در همان دندانپزشکی‌اش، به‌دلیل آنکه ترکیبی اعتمادساز ایجاد می‌کرد، خیلی‌ها را به سمت خود می‌کشید.

دکتر فاطمی، دندانپزشکی جذاب بود. آنچنان که حالا ده‌ها و صدها نفر دلشوره دارند که پس از او، چه باید کنند؟

جذاب بود، چون هم در کارش متبحر بود، هم خشونت کارهای مربوط به دندان را با خوش‌مشربی و خوش‌طبعی، به شادکامی پیوند می‌زد و دیگر اینکه برای جیب بیمارانش - هیچ‌وقت - کیسه ندوخته بود. هیچ‌گاه بیمارانش در مواجهه با او، از این منظر حس ناامنی نداشتند؛ زیرا به‌دنبال کار با رقم‌های بالا نبود، به بهانه‌های مختلف خرج نمی‌تراشید و همان مبلغ معقول را هم گاه با مثلاً تا ۴۰ درصد تخفیف خودخواسته، همراه می‌کرد. در حاشیه مراسم تدفینش، یکی از دوستان مشترک می‌گفت که با صندوق قرض‌الحسنه‌ای مربوط به دانشجویان نیازمند به دریافت وام‌های کم‌بهره با مبلغ پایین، همکاری داشت؛ به این صورت که به آنان گفته بود، در صورت مراجعه دانشجویانی نیازمند، به مطب دکتر فاطمی معرفی شوند؛ تا به‌صورت رایگان درمان شوند.

کافی است به پیام‌های پست آخرش در اینستاگرام یا متن‌هایی که در صفحه‌های شخصی دیگران در غم فقدان او منتشر شد، مراجعه کنید، به‌کرات به این عبارت‌ها برمی‌خورید: «هیچ‌وقت لطفی را که در حق من کردی، فراموش نمی‌کنم»، «تا آخر عمر، مدیون لطفی هستم که به من کردی» و...

دکتر فاطمی، مصداق همان «متخصص متعهد» بود. تخصص و مهارتی در اختیار داشت که از آن برای گسترش خوبی‌ها استفاده می‌کرد. تا پایان عمر ۴۷ ساله، منیت و مالدوستی، بر این تخصص و مهارت غلبه نیافت و از او آدمی دیگر نساخت.

«آخر وقت بیا» از مطب او، یک پناهگاه امن ساخته بود؛ عبارتی که حلّال همه موانع بود. آخر وقتی که البته معنایش، تاخیر در رسیدن خود او به امن و آرامش کانون خانواده بود؛ تاخیری اما نه برای درآمد مالی بیشتر، بلکه برای توسعه نیکی‌ها و احساسات خوب.

سیدمصطفی فاطمی، جمع اضدادی دلپذیر در خودش گرد آورده بود؛ اضدادی البته با متر و معیارهای کلیشه‌ای ذهن ما. شوخ‌طبع و شتابناک بود و در عین حال، دقیق و جدی. شاخصه‌های اهل ایمان را در ظواهرش نیاراسته بود اما به‌جد، مومن بود؛ مومن به منش توصیه‌شده‌های الوهیت و انسانیت. فردی توانمند در فعالیت‌های اقتصادی بود اما هیچ حریص مال دنیا نشد. بسیار باهوش و استعدادی درخشان داشت، اما علم را برای علم نمی‌خواست که مثلاً برود در فلان دانشگاه بنام جهان تحصیل و تدریس کند. علم را برای قدرت یا ژست‌های بزرگ هم نمی‌خواست، بلکه علم را برای عمل در خدمت به خویش و خلق می‌خواست.

او برای ما یک الگوی عینی بود؛ الگویی که از فرط نزدیکی، انگار باید از دستش می‌دادیم تا این‌گونه درکش کنیم.

داغ او برای ما سنگین بود؛ هرچند به منش مکتب انتظار، باور داریم و زمزمه می‌کنیم که:

بهار می‌رسد.

برف‌ها آب می‌شوند.

تو با پرستوها برمی‌گردی...

غم‌نامه‌ها

(اهالی رسانه)

شاید این بهترین پایان است، ماندن در اوج و درخشش.

کیاوش حافظی

دکتر فاطمی را هرگز ندیده‌ام و با او صحبت نکرده‌ام. اما برای درک جایگاه یک انسان تاثیرگذار حتماً لازم نیست او را به چشم دید یا با او گفت‌وگو کرد. دکتر فاطمی سردبیر پیشین و از بنیان‌گذاران اولین خبرگزاری غیردولتی ایران است؛ افرادی که در اواخر دهه ۷۰ نیازهای خبری و رسانه‌ای جامعه را درک کرده و با کاشت و پرورش نهال اولین خبرگزاری غیردولتی کشور تلاش کردند کودکان آن روز جامعه که من هم جزوشان بودم را از ثمرات آن بهره‌مند کنند.
خوشا به سعادت دکتر فاطمی که اثرگذار بود و خوشا به حالش که در راهی که به آن علاقه داشت، از فراز زمین، به آسمان رفت.

مهدی بابایی (خبرنگار ایسنا)

جامعه روزنامه‌نگاری از یک روزنامه‌نگار با اخلاق، جامعه پزشکی از یک پزشک متعهد و جامعه علمی از یک استاد دغدغه‌مند خالی شد.

محسن احمدی (روزنامه‌نگار)

از اولین روزهای ایسنا که سردبیرم بود و اصول حرفه‌ای روزنامه‌نگاری را از او یاد گرفتم، تا سال‌هایی که در انجمن دندانپزشکی با او کار کردم یا به عنوان مریض به مطب می‌رفتم، همیشه چون برادری بزرگ‌تر برایم بود. خیلی بهت مدیونم، رفتی و دیگر فرصتی برای جبران نیست.

هومن خشندیش

او را با همه هوش و شوخ‌طبعی‌اش، چه آن زمان که از اولین روزهای تاسیس ایسنا همراه و همکار بود و چه بعدها که دندانپزشکی خوب و منصف و استاد دانشگاه و کوهنورد شد، فراموش نمی‌کنم.

محمدرضا زمردیان

دوست وبرادر عزیزم دکتر سیدمصطفی فاطمی، سردبیر اسبق ایسنا و رییس سابق جهاد دانشگاهی پزشکی در حادثه سقوط بهمن ارتفاعات آهار درگذشت. دوستی وفادار و بامعرفت، دارای اصول، متعهد، حرفه‌ای و دانشمندی خلاق . روحش شاد

حمید باباوند

دکتر فاطمی از اون دردانه‌های زمانه بود که هیچ وقت جای خالی‌شون پر نمیشه، از اونها که داغشون همیشه تازه می‌مونه. از اونها که حتی وقتی اسمش از ذهنت عبور می‌کنه، رد اشک زیر پلکت می‌شینه.

ابراهیم علیزاده (سردبیر تجارت نیوز)

شاید این بهترین پایان است. ماندن در اوج و برنگشتن. آرام و قرار نداشت. موفقیت‌های شغلی (دندانپزشکی) برایش کافی نبود و ذهنش درگیر صعود بود و در نهایت یک صعود بی‌پایان! فراموش‌نشدنی هستی دکتر بامرام و خوشنام.

سیامک شایان (مدیرمسئول نشریه تخصصی دندانه)

همیشه عجله داشت، انگار می‌دانست فرصت کمی دارد برای زندگی
همیشه مهربان بود، انگار می‌دانست در این دنیا چیزی به جز مهربانی باقی نمی‌ماند.
همیشه صبور بود، سخاوتمند بود.
در دوستی، برادری و رفاقت کم نمی‌گذاشت و از چیزی دریغ نمی‌کرد.
مصطفی فاطمی، دوست و برادر بزرگم، دیروز در سپیدی بهمن غرق شد و ما را در سیاهی ماتم گذاشت.

نازنین گرشاسب (دندانپزشک و از شاگردان دکتر فاطمی)

مرگ، همیشه دردناک است. گاهی جانگداز... دکتر فاطمی‌استاد خوبم، در سانحه سقوط بهمن هنگام کوهپیمایی به آسمان رفت. و داد از حجم غمی که امان نمی‌دهد... نمی‌دانید این مرد، چقدددر مرد بود... مثل برادر بزرگتر برای تمام دانشجویانش... خدا به همسر و فرزندانش صبر دهد. ...

سمیه توحیدلو (پژوهشگر و جامعه‌شناس)

چه ناخوشیم و چه تلخه. انگار هرچه اتفاق دورمون می‌گذره به جای اینکه روی خوبش رو نشون بده، غم‌زده‌ترمون می‌کنه. دکتر فاطمی رو از سال‌های دور می‌شناختم. خدا بیامرزدشون و صبر عظیم به خانواده و فرزندانش بده. تلخ تلخ تلخ.

ملیکا بهزادی (دبیر سرویس خبر پایگاه خبری تخصصی دندانپزشکی دندان)

دکتر فاطمی عزیز اسطوره اخلاق و صبر، شما کوهنورد حرفه‌ای بودید، قرار نبود به همین راحتی ترکمون کنید.

ساقی لقایی

مصطفی فاطمی رفتنی نبود، مگر چنین در اوج، بالای کوه‌های باشکوه تهران، در میان سفیدی برف. با آن شوخ‌طبعی و خیرخواهی‌اش، با آن لبخند حک شده بر چهره‌اش. به یاد می‌ماند. یادش به خیر ...

علی‌اصغر شفیعیان (مدیرمسئول انصاف نیوز)

مصطفی فاطمی عزیز ما رفت در حادثه تلخ بهمن. باور نمی‌کنم. فوق‌العاده بود و پرانرژی. خیلی حیف شد. او از موسسان ایسنا بود. سال‌ها دوست بودیم و همکار.

علیرضا بهرامی

آه! غم فقدان تناوری چون دکتر سیدمصطفی فاطمی‌از آن داغهاست که نمی‌دانی کجای دل باید بگذاریش.از همان‌ها که روزی هزار بار آه می‌کشی و می‌گویی، اگر به دست من افتد فراق را بکشم.
آن همه نبوغ و هوشمندی، آن درجه از جسارت و شجاعت، آن وسعت خیرخواهی و پاک سرشتی، آن همه شادمانی، شتاب و طراوت را در کدام واژهها می‌توان گنجاند؟

مرجان لقایی

مصطفی فاطمی هرچند مدتی سردبیر ایسنا و از بنیانگذاران آن بود، اما قبل از آن یک پزشک مهربان بود. پزشکی که وقتی روی یونیت دندانپزشکی‌اش می‌نشستی آنقدر برایت شعر می‌خواند و جوک می‌گفت و می‌خنداند که وقتی بلند می‌شدی نمی‌دانستی از شدت خنده فکت درد می‌کند یا درد دندانت است. همانطور به دیار حق رفت که مرامش بود، آزاد و باوقار.

از زبان دوستان و آشنایان
(خاطرات)

سفرت بخیر دکتر جان...

مریم عباسی‌نژاد

و باز شکستم... از حادثه مرگ...

اعتراف می‌کنم که مدتهاست دارم تلاش می‌کنم از گذشته‌ام فاصله بگیرم و از امیر دور و دورتر بشم... تا فقدانش را کمتر حس کنم... این دور شدن به یک شعاعی از دوستان امیر هم رسیده بود... اما امروز قلبم فرو ریخت... دلم تنگ شد... برای امیر، خانواده‌اش و برای همه دوستانش...

دکتر فاطمی که رئیس جهاد بود امیر معاونش بود و ایامی بود که خیلی می‌دیدمشون. آخر وقتای جهاد... دلم تنگ شد... برای اون شوخی‌ها که وقتایی که همه خسته و بداخلاق بودند. هیچوقت یادش نمی‌رفت... دلم تنگ شد... برای اینکه وقتی امیر رفت هم باز دکتر فاطمی وقتی منو می‌دید با خنده‌اش حال منو خوب می‌کرد... خیلی وقت بود ندیده بودمش... و حسرتش باقی خواهد ماند...

بذارید صادقانه بنویسم که امروز دلم پر کشید... برای امیر و برای همه دوستانش... نمی‌دونستم... فکرشو هم نکرده بودم که با رفتن ناگهانی دوستانش ممکنه چقدر غصه‌ام بگیره... همه‌اش فکر می‌کردم خب اینها که همیشه هستند... ولی نه... همیشه نیستند.... و من دلم خواست از راه دور و به جای امیر به همه دوستانش تسلیت بگم پر کشیدن ناگهانی دکتر سیدمصطفی فاطمی عزیز رو...

مرتضی گلارستاقی نژاد

در ساعتی شوم اینستاگرام را باز کردم و در صفحه یکی از دوستان عکسی را دیدم که می‌گفت در حادثه سقوط بهمن روز گذشته این فرد هم جزو ناپدید شده‌هاست. قلبم به تپش افتاد و دلم هزار پاره شد. آن فرد ناپدیدشده دوست و آشنای عزیزی بود از سال‌های دور... سراسیمه و دلواپس با دوست مشترکی تماس گرفتم و او گفت رفیق ما زیر بهمن دفن شد. شوکه شدم. حالا با دل پردرد می‌نویسم. از دوست عزیزی که سال‌ها بود او را می‌شناختم. در زمان دانشجویی او رییس جهاد دانشگاهی دانشگاه ما بود و از اعضاء قدیمی انجمن اسلامی. به واسطه دوستی و مراوده با اعضاء انجمن دانشکده اقبال داشتم با او آشنا شوم. معمولاً از رؤسا دل خوشی ندارم اما او از معدود رؤسایی بود که از او خوشم می‌آمد (این را به خودش هم گفته بودم). یک جور خصوصیات عادی و خاکی داشت که به دلم می‌نشست. ماه رمضان سال ۸۲ مجلس افطاری ادوار انجمن اسلامی دانشگاه در پردیس فنی امیرآباد برگزار می‌شد. عده‌ای از ما را با ماشین به آنجا برد و در پایان هم مرا تا قسمتی از مسیر رساند. هیچ‌گاه فراموشم نمی‌شود. دکتر فاطمی سال‌ها بود که طبیب من بود. آخرین بار ۱۲ آذر ۹۹ بود. هنوز باورم نیست که دیدار مجددی در کار نخواهدبود و فقط قادرم میان خاطراتم او را بیابم. باور نمی‌کنم که دکتر فاطمی مهربان ما با آن شوخی‌ها و آن بیان صریح را نخواهم دید.

دکتر فاطمی ما که جان در سر کوهنوردی گذاشت مدام مشغول صعود از ارتفاعات بود و انگار بر زمین بند نمی‌شد. خبر را که شنیدم یادم افتاد چند هفته پیش زیر پستی که در مورد دریافت گواهینامه مربی‌گری کوهنوردی گذاشته بود به شوخی نوشتم: "طوری نشود که پا بر زمین بند نشود که کائنات فکر ناجور کنند." بی‌خبر از اینکه چه شوخی نحسی بود.

می‌گویند برای عبور از سوگ عزیزان، برای فقدان آنها یک معنا بسازید. برای چنین کاری در مورد دکتر فاطمی زحمت زیادی لازم نیست که او خود مرگ را سرودی کرد پررنگ‌تر از حیات. مردی که شیفته صعود به اوج قله‌ها بود و در اوج هم به ابدیت صعود کرد. برای مرد نازنینی که شور و نشاط و سرزندگی را از او آموختم. چگونه می‌شود با یک دنیا لطف و صفا و صمیمیت و صداقت وداع کرد؟ نه وداع نمی‌کنم با او که باور کردن فقدانش سخت‌ترین کارها است، آن هم در زمانه‌ای که مرگ‌ومیر معمولی‌ترین اخبار است و چنان عادتمان شده که ما در مردگان خویش نظر می‌کنیم و نوبت خویش را انتظار می‌کشیم. عظمت مهر او در قلب دوستداران در همین بود که در زمانه عادی شدن مرگ، قلب‌هایمان با شنیدن نبودنش تکان خورد. او را با مهربانی‌ها و شوخی‌هایش در یاد زنده می‌دارم و بخاطر می‌آورم زمانی را که می‌گفت «مغز کوچکت را اینجا بگذارم و دهان گنده‌ات را باز کن و اگر هم درد داشتی مهم نیست سعی کن لذت ببری» برخلاف توصیه‌اش اما نمی‌شود درد فراق او را مهم ندانست و از آن لذت برد که اشک پرده می‌درد و پرده‌پوشی را ناممکن می‌سازد.

در مورد مرگ عزیزان شعر معروفی را سالیان پیش در یک سریال خارجی به یاد دارم که بسیار برایم زیبا و دوست داشتنی ست. شعری که اشاراتش به طبیعت و عناصر طبیعی ست و بجاست که آن را تقدیم مرد بزرگی کنم که عاشق طبیعت بود.

Do not stand at my grave and weep
I am not there. I do not sleep.
I am a thousand winds that blow.
I am the diamond glints on snow.
I am the sunlight on ripened grain.
I am the gentle autumn rain.
When you awaken in the morning's hush
I am the swift uplifting rush
Of quiet birds in circled flight.
I am the soft stars that shine at night.
Do not stand at my grave and cry;
I am not there. I did not die

علی پورکیانی

فارغ‌التحصیل دوره سی‌ام دبیرستان علوی

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد؟ ما سال ۵۸ به دبستان علوی رفتیم و سال ۷۰ از دبیرستان علوی فارغ‌التحصیل شدیم. جایی که هنوز هم برای ما مثل خانه پدری می‌ماند. امسال اما برای ما سال بدی بود چرا که دو تن از دوستان آن دوره را از دست دادیم: آقای حسین رضوی و مصطفی فاطمی عزیز. مصطفی با حسین فرق داشت. رضوی گوشه‌گیر و مظلوم بود اما فاطمی حضورش د ر دوره ما بسیار پررنگ بود. با آنکه از رفتنش مدت زیادی نیست که می‌گذرد اما نبودش بسیار احساس می‌شود و انگار مدتهاست که در جمع ما نیست.

دو روز قبل از رفتن مصطفی، روز چهارشنبه بود که من و همسرم به خاطر مشکل همسرم به مطب مصطفی رفتیم. اما اصلاً در مخیله‌ام نمی‌گنجید که هفته بعد باید برای یادبود مصطفی به مدرسه‌مان بروم و یادش را گرامی بدارم. شاید همین، نکته‌ای است که یادمان باشد مرگ چقدر نزدیک است.

بعضی اوقات آدمها به یک جایگاه شخصیت می‌دهند و بعضی اوقات هم جایگاه‌ها هستند که به انسان شخصیت می‌دهند. مصطفی فاطمی از آنهایی بود که به جایگاهش به شغلش حرفه دندانپزشکی شخصیت ویژه‌ای داده بود. خیلی از نزدیکان و هم دوره‌ای‌های برای مشکل دندانهایشان به نزد او می‌رفتند. مصطفی فاطمی آنقدر با مهارت و خوشرویی می‌پذیرفت که تصور افراد را نسبت به دندانپزشکی متفاوت کرده بود و این از بارزترین مشخصه‌های شخصیت او بود.

مصطفی فاطمی برای زندگی‌اش سبک خاصی داشت؛ طوری زندگی می‌کرد که دیگران آن‌گونه زندگی نمی‌کردند. در عین اینکه به شغل و تدریس خود در دانشگاه می‌رسید بسیار شوخ‌طبع بود و با دوستانش ارتباط خوبی داشت. در روز تشییع او به یاد دارم هریک از دوستان که می‌خواست از مصطفی فاطمی خاطره‌ای تعریف کند با وجود آنکه در چشمش اشک جمع شده بود اما آخر خاطره بر لبانش لبخند نقش می‌بست. خوش به حالش که هیچ کس خاطره‌ای منفی از او نداشت.

الهام سادات افراز (همکار دندانپزشک)

با دلی پر اندوه به یاد «دکتر سیدمصطفی فاطمی»

رو به دیواری سپید، بی‌روح و بی‌احساس، روی صندلی خشک و غمزده‌ای نشسته‌ام. صدای نفس نمی‌آید. سکوت دردناکی در فضا پیچیده و قلبم را فشرده است. تلخی سکوت، حواسم را پرت کرده و تمرکز را برایم غیرممکن. به دیوار خیره شده و بغض می‌کنم که ناگهان صدایی به گوشم می‌رسد. صدای قدم‌های سریع و غرغرهای زیرلب و نامفهوم و شتاب‌زده‌ای که درست نمی‌فهمم چه می‌گوید. گوش‌هایم را کمی تیز کردم و فهمیدم دارد به منشی اعتراض می‌کند. منشی می‌گفت: «دکتر بیا دیگه» و دکتر جواب می‌داد «بگو بشینه». وارد اتاق شد، بلافاصله سرش را در لپ‌تاپم فرو برد و با لحن شتاب‌زده‌ای گفت: «چه خبر؟ چی کار می‌کنی؟ این چیه؟ ...» گفتم می‌خوام داده‌های مطالعه‌ام را آنالیز کنم ولی توش گیر کردم. هیچی از آمار و SPSS سر درنمیارم... فوری شروع کرد به توضیح دادن... بین اطلاعاتی که می‌داد گاهی از من سوالاتی می‌پرسید که من به سختی می‌فهمیدم سوال است یا ادامه صحبت‌هایش!... با تکرار حرفش که کمی لحن سوالی گرفته بود تازه می‌فهمیدم که از من سوال پرسیده و من باز هم نصف جملاتش را نفهمیده‌ام و می‌گفتم: «چی؟ دوباره بگو...» و او دوباره با همان سرعت، سوالاتش را تکرار می‌کرد. بالاخره بعد از چند بار توضیح دادن یه چیزهایی دستگیرم شد.

موقع کارکردن، لابلای صدای توربین و پوآر و صدای دستیارها، صدای مصطفی را می‌شنیدم که به مریضش می‌گفت: «خیلی خب بابا نمردی که... دندونت داره سوراخ می‌شه اگه مغزت رو سوراخ می‌کردم چیکار می‌کردی؟»

به بیمارم گفتم دهانش را باز کند تا کارم را شروع کنم که ناگهان سایه‌ای روی دهان بیمار افتاد و جلوی رسیدن نور یونیت به دهان بیمار را گرفت. سرم را بالا آوردم طبق معمول مصطفی بود و خیلی تند و با عجله پرسید«این چیه؟ داری چیکار می‌کنی؟» بدون اینکه منتظر پاسخ من بماند رفته بود و صدایش از اتاق کناری می‌آمد. این بار بالای سر حجت رفته بود و صدای گپ و گفتش با حجت به گوش می‌رسید. مشغول کار بیمارم شدم. صدای پایی که تندتند و باعجله در مطب می‌چرخید و از یک یونیت به یونیت دیگر سر می‌زد و لابلای احوالپرسی‌ها و گپ‌زدن‌ها با دستیارها به سرعت و خیلی روان کار بیمارهایش را هم انجام می‌داد و صدای بیمارانش که به شوخی‌های او می‌خندیدند در فضا پر بود.

آن روز کار بیماران طول کشید و نتوانستیم صحبتمان را در مورد آنالیز آماری به جایی برسانیم. موقع خداحافظی به مصطفی که دو انگشتی از بارفیکس آویزان شده بود گفتم: فردا با برادرم قرار دارم بشینم سر کار آنالیز. او به سرعت یک جمله گفت که من از میان کلماتش: «امین»، «قبل» و «تلفن» را فهمیدم. طبق عادتی که طی ۱۸ سال کار کردن با او پیدا کرده بودم، نصف جملاتش را می‌فهمیدم و بقیه را خودم حدس می‌زدم، احتمال دادم که گفته باشد: «قبلش به امین بگو به من زنگ بزنه که بهش بگم چیکار کنه»

طبق قرار به مصطفی زنگ زدیم. گوشی رو برداشت و با امین صحبت کرد. صدایش قطع و وصل می‌شد. مثل هر جمعه کوه بود... توضیحاتی به امین می‌داد و امین مرتب می‌گفت: «صبر کن دکتر یواش بگو نمی‌فهمم چی میگی». گویی آرام صحبت کردن در ذاتش نبود و عجله جزئی از وجودش بود. توضیحاتی داد و بعد گفت من الان دارم میرم بالا و آنتنم قطع میشه تا من برگردم پایین شما اینکارها را بکنید، وقتی برگشتم دوباره حرف می‌زنیم. نزدیک غروب بود که تلفنم زنگ زد. مصطفی بود با سرعت اعجاب‌انگیزی گفت: گوشی رو بده به «برادر امین». پرانرژی و سرحال بود انگار نه انگار که ۱۰ ساعت کوهنوردی کرده... توضیحاتش را کامل کرد و ما هم طبق راهنمایی‌های او آنالیز را کامل کردیم. فردا دوباره شیفت کاری مشترک داشتیم.

به محض اینکه من را دید از نتایج پرسید و من برایش توضیح دادم. همین‌طور که حرف می‌زدیم خانم کارگر- یکی از کارمندان قدیمی مطب- وارد شد. خانم کارگر هم مانند مصطفی تندتند حرف می‌زد. به محض وارد شدن جملاتی سریع و پشت سر هم به من گفت، هنوز درست نفهمیده بودم که خانم کارگر چی گفته که مصطفی فوری جوابش رو داد. احساس می‌کردم دو تا مریخی با هم صحبت می‌کنند من حرفهای هیچکدام را نفهمیده بودم اما آنها کاملاً حرف هم را فهمیده بودند. دوباره سراغ بیمارهایمان رفتیم. صدای تندتند صحبت کردن مصطفی موزیک متن مطب ماست که با صدای آنگل و توربین قاطی می‌شد و حیات خاصی به مطب می‌بخشید. تازه دهان بیمارم باز شده بود که دوباره سایه مصطفی روی دهان بیمار افتاد. داشتم پیوپسی می‌کردم و بیمارم مبتلا به SCC زبان بود. مصطفی شتابان پرسید: «این چیه؟ چیکار میکنی؟» از آنجا که نمی‌خواستم قبل از گرفتن جواب پاتولوژی بیمار را بیش از حد نگران کنم با کد و ایما و اشاره به او فهماندم که پای SCC در میان است. او هم بلافاصله گفت: «خدا نکنه انشاءالله که نباشه»... و رفت... بیمار که متوجه خطر شده بود مضطرب شد من هم از دست مصطفی عصبانی شدم و در اتاق را بستم که دیگر وارد اتاق من نشود. همین‌طور که کار می‌کردم صدای حرکات تندتند و سریع او را در طول و عرض مطب می‌شنیدم. دو بیمار بعدی را با در بسته دیدم اما نوبت به سومین بیمار که رسید احساس کردم عادت دارم که سایه‌اش روی دهان بیمار بیافتد. عصبانیتم برطرف شد، لبخندی زدم و در اتاق را بازکردم.

آن روز حجت مطب نبود. کار من زودتر از مصطفی تمام شد. خداحافظی کردم و رفتم. وقتی توی ماشین نشستم و استارت زدم ماشین روشن نشد. من هم که از ماشین جز دنده و گاز و ترمز هیچ چیز دیگری نمی‌شناختم فوراً به مصطفی زنگ زدم و گفتم: نمی‌دونم چرا ماشینم روشن نمیشه با خنده پرسید «بنزین داره؟ » همین‌طور که تندتند حرف می‌زد دیدم پایین کنار ماشین ایستاده. سریع پیاده شدم و ماشین را به او سپردم. کاپوت را بالا زد و یه کارهایی کرد و بعد هم استارت زد و ماشین را روشن کرد. تندتند گفت: «بروووو ... فقط وسط راه هیچ جا توقف نکن چون اگه خاموشش کنی دیگه نمی‌تونی روشنش کنی». گفتم خدا خیرت بده که مثل آچار فرانسه همه جا به داد آدم می‌رسی.

روبرویم دیوار سفید و بی‌روح و صندلی خالی که همیشه مصطفی روی آن می‌نشست بود. لپ‌تاپم روی میز باز بود و من داشتم به پهنای صورت اشک می‌ریختم. صندلی بود ولی مصطفی دیگر نبود نوشته‌ها و دستخطش هنوز روی میز بود، روپوشش هنوز پشت در آویزان بود اما او دیگر نبود... اندام پاک و مهربانش در بدن دردمندان بود ولی او دیگر نبود و نبود و نبود... از افکار خود بیرون آمدم و دوباره متوجه سکوت تلخ مطب شدم. حجت پشت سرم ایستاده بود. داغی که بر دل یخزده ما نهاده بود بخشودنی نبود. لعنتی، ای کاش فقط همین یک بار اینقدر عجله نمی‌کردی...

لپ‌تاپم را نگاه کردم ... هیچ سایه‌ای روی آن نیفتاده بود و هیچ کس نمی‌پرسید چه کار می‌کنم... لپ‌تاپ را بستم و دوباره به دیوار بی‌روح و صندلی خالی او خیره شدم.

مصطفی جایت خالی است... زود تنهایمان گذاشتی ... سفرت به خیر برادر ...

بهمنی بر رویمان آوار شد.
روزهامان اینچنین تلخ و سیاه و تار شد
برف سرد رنج بر دلهامان نشست
جانمان با هجرِ بی‌فرجام تو غمبار شد.
همنشین نیکِ یاران بودی و اینک به مهر
جانِ پاکت مرهمی بر مردم بیمار شد.
گرچه پروازِ سپیدت از بلندا، قلبمان تا قعر برد
لیک نقشِ پیکرت بر جان همنوعان کنون، شهکار شد.

دکتر آرش زاهدی (همنورد)

«عارشی» یه روز عکس ما رو هم آویزون می‌کنن لای این عکسا.

با مصطفی که کوه می‌رفتی یاد می‌گرفتی حوصله داشته باشی. عجله نکنی و منتظر همه بمونی. حواست به همه باشه و اگر کسی دیر سر قرار رسید یه کم دیگه براش صبر کنی. فکر کنم تو این هشت یا نه سال تقریباً هر جمعه که با هم می‌رفتیم هتل اوسون دربند اون اولش تو میدون دربند تک‌تک بچه‌های گروه رو چک می‌کرد. کی اومده کی نیومده. زنگ بزنین. پیغام بزارین. کسی جا نمونه.

تو مسیر دائم کارهای طول هفته رو چک می‌کرد، فلانی تو پایان‌نامت رو چیکار کردی. کدوم مرحله‌ای؟ بهمانی تو طرحت به کجا رسید؟ چقدر مونده؟ تو مطبت رو چیکارکردی؟ لوله‌کشی تموم شد؟ تو داری حاضر می‌شی برای امتحان تخصص؟ و ...

به هتل اوسون که می‌رسیدیم یه بار کارهای همه بچه‌ها رو مرور کرده بود و راهنمایی‌شون کرده بود. اگر در طول اون هفته مریض عجیب یا تجربه جدیدی داشت حتماً با همه درمیون می‌ذاشت و راه‌حل مدنظر خودش رو هم می‌گفت.

سمت قله‌ها که می‌خواستیم بریم اغلب از مطب مصطفی شروع می‌کردیم. تو سالن بزرگه جمع می‌شدیم و وسایل‌مون رو چک می‌کردیم که کم و کسری نداشته باشیم. دکتر دلورانی روی وایت‌برد مسیر و استراحتگاه‌ها و توقف‌ها رو یاد داشت می‌کرد و تذکرهای لازم رو می‌داد. مصطفی هم، هم مریض می‌دید، هم پذیرایی می‌کرد و هم حاضر می‌شد.

توی هر مسیری باید حس کنجکاویش رو ارضا می‌کرد. یه جا وقتی گفتم تو با بچه‌ها بدو من از مسیر صخره‌ای می‌رم و دو تا پیچ جلوتر شماها رو می‌بینم، گفت بچه‌ها خودشون می‌رن و صاف پشت من صخره رو اومد بالا. جسور و نترس. اولین بارش بود ولی مگه کسی حریفش می‌شد. اومد دیگه.

هر دفعه کولون بستک رو به عنوان تمرین قبل از صعودهای بالای چهار هزار انتخاب می‌کردیم. می‌گفت این قله نیست. این بچه قله رو بریم زودی بزنیم و برگردیم.

دماوند رو اما قله و اسطوره می‌دونست و کلی هم ازش عکس و خاطره داشتیم. هردفعه به سمت دماوند می‌رفتیم یه وسیله جدید برای ما رو می‌کرد.

تو صعود کرکس وقتی عکس‌های قربانی‌های اون مسیر رو دور سالن پناهگاه دید با شوخی می‌گفت «عارشی» یه روز عکس ما رو هم آویزون می‌کنن لای این عکسا.

صعود الوند براش به سادگی بالا رفتن از شیب کوچه‌های شمرون بود. تو بگو کوچکترین خستگی‌ای تو چهره‌ش می‌دیدی. انگار اومده پارک. همیشه هم از لواشک‌ها و شکلات‌هایی که برای امیررضا گرفته بود از تو کوله‌ش به بچه‌ها تعارف می‌کرد.

هیچی مال خودش نبود. یادم نیست تو کدوم سفر بود که هانیه همنورد خوب‌مون. یه کلمه بهش گفت دکتر چه کلاه بنفش خوبی گرفتین. همونجا کلاهش رو داد و کلاه هانیه رو گرفت.

تو صعود سبلان کلی سر به سر دکتر طاهری می‌ذاشت. می‌گفتم چقدر حجت خوب میره بالا. یکنواخت و سریع و چابک. می‌گفت این حجت همینطوریه. به کوه که میرسه بزر درونش بیدار میشه و قبراق میره بالا!

تو صعود تفتان بود که یه سنگی از زیر پای یکی از کوهنوردا در رفت و از بغل گوش مصطفی رد شد و حتی باتومش رو هم شکست همه ترسیده بودن ولی خودش انگار نه انگار.

تو مسیر یکی از غارهای اطراف تهران بودیم که بهم سپرد «هی عارشی» این بچه‌ها رو این ور و اونور ببر. بزار تا هنوز درگیر زندگی نشدن خیلی جاها رو ببینن. زندگی آدم رو آلوده می‌کنه. درگیرش میشی و دیگه فرصت گشت‌وگذار نداری. بزار زندگی با طبیعت رو یاد بگیرن. بذار تجربه کنن. بذار طبیعت رو لمس کنن. بعد دیگه حسرتش رو نخورن ... باشه.

باشه «موثنفا» عارشی کار خودش رو کرد. بچه‌ها هم خودشون مایه‌ش رو داشتن. الانم دارن میرن بدون نیاز به من. بدون نیاز به تو .اون علاقه زنده شد. حرفت رو گوش کردم. ولی تو گوش نکردی. قرار شد تنها جایی نریم. ولی زدی زیرش. تنها رفتی. رفتی جایی که دستم بهت نرسه. که سرت نق بزنم و شکایت کنم. تنها رفتی رفیق.

نه تو تنها نیستی. ماها تنهاییم. بدون تو. بدون «موثنفا.»

زینب اسکندری (همکار مرکز دندانپزشکی جهاد دانشگاهی)

بسوز ای شمع...
بتاب ای ماه...
بریز ای اشک...
به سوگ او...
به سوگ آرزوهایش...
به سوگ گفتگوهایش...
هلا ای دوستان...
گر او خفته...
اگر دیگر به روی ما نمی‌خندد...
ولی نامش چه زیبا تا ابد جاوید خواهد ماند..

کسی سر از کار این دنیا درنمی‌آورد. این سوال را می‌پرسم چون یاد گرفتم که بی‌اراده خدا برگی از درخت نمی‌افتد.
سفرت بخیر دکتر عزیز،
ما مهربانی، گذشت ،متانت، ساحت صبر و قامت بلند لبخندت را از بریم.
دکتر عزیزم... برادر مهربانم جای شما خالی، نه جای شما سبز است.
درود بر شما که آرام بودید و صد درود بر شما که مهربان بودید.

وحید راستی‌پور (همکار مرکز دندانپزشکی جهاد دانشگاهی)

دکتر عزیز،
نمی‌دانی چقدر دلتنگ طنین صدا و صمیمیت لحن سرشار از زندگیتان خواهیم شد،
نمی‌دانی چقدر دلتنگ قدم‌های شتابان اما استوارتان خواهیم شد،
اما چه کنیم که تنها باید با یادتان آرام گیریم.
نوشتان باد وصال یار.

دکتر سیدحجت طاهری (همکار)

آشنایی من با دکتر فاطمی از دانشجویی و سال ۱۳۷۱ در دانشکده دندانپزشکی دانشگاه تهران آغاز شد و از سال ۱۳۸۲ تا کنون هم با هم شراکت کاری و مطب مشترک داشتیم و با هم کار می‌کردیم.

ایشان در زمینه‌های اجتماعی و علمی بسیار دقیق و مطلع بود و یادگار ایشان، تعلیم و تربیت و انتقال دانسته‌هایشان به دانشجویان در زمینه دندانپزشکی، خبرنگاری و از همه مهمتر اخلاقی بود.

ایشان همیشه آماده بودند تا در همه شوراها و انجمن‌های صنفی و علمی شرکت کنند و صاحب‌نظر بودند. ویژگی‌های شخصیتی ایشان، دقت‌نظر و شناخت مدیریتی از محیط کار و دانشگاه بود و همیشه در جهت بهبود کیفی قدم برمی‌داشت و در یادگیری بسیار پرتلاش بود و سعی داشت در تحقیقات همیشه جزئیات را به دست بیاورد. همیشه هر آنچه که می‌آموخت را در اولین فرصت به اطرافیان انتقال می‌داد و این روند یادگیری و آموزش توامان بود. در عین حال بسیار شاد و پرنشاط و پرانرژی و شوخ‌طبع بود. مسائل را ساده می‌گرفت ولی در حل آن جدی بود. فردی بسیار انسان‌دوست بود و همواره به هر کسی که نیاز به یاری داشت کمک می‌رساند. رفتارش همیشه با شتاب و سرعت همراه بود و هرگز یک جا آرام نمی‌گرفت. شخصیت دکتر فاطمی یک شخصیت چندبعدی و منحصربفرد بود و افراد متفاوتی از نظر طرز تفکر با ایشان دوستی داشتند و این نشان‌دهنده پذیرابودن شخصیت ایشان بود.

همیشه در جهت کمک به بیماران فعال و پویا بودند و از نظر ایشان منافع مالی اولویت اول درمان بیماران نبود. مشورت جزء لاینفک طرح درمان‌های ارائه شده از جانب ایشان بود. بسیاری اوقات حتی در روزهای تعطیل برای بیماران وقت می‌گذاشتند تا روند درمان آنها به تعویق نیفتد و درمان به بهترین نحو انجام شود.

فاطمه میرزاخانی

هوالحق

سخن گفتن از استاد و دکتر فاطمی بسیار سخت است، اما باید از صفات خوب ایشان گفت، من ایشان را از سال ۸۵ می‌شناختم و به عنوان یه بیمار به مطبش مراجعه کردم. وقتی او را دیدم سه ویژگی، تواضع، تبسم و شوخ‌طبع‌اش در توجه به بیمار. این سه ویژگی در یک فرد چقدر در ایجاد یک ارتباط احترام‌انگیز موثر است و البته همین احساس راحتی نیز در من ایجاد کرد.

به سرعت در همان جلسه اول دریافتم که دکتر فاطمی با دندانپزشکان دیگر فرقِ دارد. انسانی کاملاً متعهد به اصول اخلاق، باورمند به کرامت انسانی، گشوده دل برای پذیرش بیماران و خیر در درمان بیماران.

دکتر مهدی عاشوری (همکلاسی دانشگاه)

آقا مصطفی از بین ما رفت. او سراسر وجودش سرزندگی، نشاط، امید و اخلاق نیک بود. هیچ وقت فکر نمی‌کردم او از بین ما برود و دست‌کم تا زمانی که من زنده هستم در بین ما نباشد. اما او رفت.

تا قبل از مراسم تشییع فکر می‌کردم رفقای او کسانی مثل خودمان هستند که رفاقتمان به ۳۰ سال پیش برمی‌گردد. اما به چشم خودم دیدم که همه نوع افراد با او دوست بودند، حتی کسانی که از نظر ظاهر سنخیت زیادی با او نداشتند. اما واقعاً وقتی خبر فوت او در گروه‌های مختلف درج شد همه سوگوار مصطفی شدند و این برای من خیلی عجیب بود.

در مراسم تشییع او در اوج دوره سوم کرونا که هیچ جا تجمعی نبود برای بدرقه مصطفی حجم عظیمی از افراد با طیف‌های مختلف فکری، اجتماعی و... آمده بودند و از عمق وجود می‌گریستند. برای من آنقدر عجیب بود که چگونه می‌شود همه او را دوست داشته باشند و در سوگ او گریه کنند.

مصطفی واقعاً مردم‌دار و مردمی بود. راز مردم‌دار بودن و مردمی‌بودن این است که آدم خودخواه نباشد. مصطفی از دوران جوانی، زمانی که دانشجو بود اینگونه بود. دوستی اش واقعاً صادقانه بود. یکدل و صریح بود و گاهی امکان داشت برخی، از حرف‌های او ناراحت شوند اما مصطفی متوجه ناراحتی آنها می‌شد و از دل آنها درمی‌آورد. حرف‌هایش جوری بود که به دل می‌نشست، تقریباً می‌شود گفت همه از دستش راضی بودند و دوستش داشتند. با وجود آنکه از نظر ظاهری و فکری خیلی اختلاف داشت اما از نظر اجتماعی همه دوستش داشتند و با او رفت‌وآمد می‌کردند. اصلاً در کلامش تزویر نبود. حرفش را خیلی رک‌وراست می‌زد.

با همه می‌جوشید به همه کمک می‌کرد و آنچه در توانش بود برای همه خرج می‌کرد. به قول خودمان هرچه که داشت در طبق اخلاص می‌گذاشت. زمان دانشجویی که ما در انجمن اسلامی دانشکده دندانپزشکی بودیم مصطفی یک موتور داشت و این موتور مسئول پشتیبانی و همه کارهای انجمن بود. از بس که این موتور از این سمت به آن سمت در حرکت بود و بارها زمین می‌خورد مصطفی دو بار موتور عوض کرد. اما انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است، می‌رفت موتورش را تعمیر می‌کرد.

ذره‌ای منیت و خودخواهی در مصطفی نبود. همیشه در زمان کار، سخت‌ترین کارها متعلق به مصطفی بود بدون آنکه ذره‌ای به روی کسی بیاورد.

یکی از ویژگی‌های جالب مصطفی این بود که همیشه در حال یادگیری بود. در همین اواخر هرچه به او می‌گفتند که نمی‌دانست را سعی می کرد یاد بگیرد. اتفاقاً هوش سرشاری داشت بقدری که با یک‌بار شنیدن و یک بار دیدن آن را به ذهن می‌سپرد، حتی قیافه و کلام آدم‌ها را.

یکی از همکاران‌مان در دانشکده دندانپزشکی شاهد می‌گفت: آقامصطفی در این چند سال اخیر حتی از دانشگاه حقوق حق‌التدریس هم نمی‌گرفت. اما به صورت منظم به دانشجویان دوره تخصصی دروس تئوری و عملی را تدریس می‌کرد.

یکی از دوستان می‌گفت: یکبار به او گفتم می‌توانی درباره فلان درسی که می‌دهی برای من یک دوره بگذاری؟ مصطفی پرسید الان وقت داری یا نه؟ و همان لحظه شروع کرد به توضیح دادن. این دوست تعریف می‌کرد که مصطفی ظرف دو یا سه ساعت کل دروسی که در یک ترم درس می‌داد را برای من به صورت خلاصه و واضح توضیح داد. با توجه به معلوماتی که من از قبل داشتم می‌دانست چه چیزهایی به درد من می‌خورد و انگار من یک ترم پای درس او نشسته باشم. او این چنین خود را وقف دیگران کرده بود.

یکی دیگر از همکاران جوان تعریف می‌کرد که ایمپلنت را همیشه با همکاری فرد دیگر و زیر نظر او انجام می‌داد. می‌گفت یکبار به مصطفی گفتم می‌خواهم این کار را خودم انجام دهم. مصطفی پرسید: بیمارش را داری یا نه؟ گفتم بله. گفت بیا مطب من. پرسیدم کی بیایم که مزاحم کارت نباشم؟ مصطفی گفت جمعه بیا. این همکار تعریف می‌کرد که مصطفی چند جمعه خود را در اختیار او قرار داد و خودش هم می‌آمد و یک تدریس عملی برای او داشت. می‌گفت وقتی کارهایم را انجام می‌دادم، مصطفی آن را می‌دید، عیب و ایراد کارم را می‌گرفت. حتی از روز تعطیلش برای من دریغ نکرد. خوش به حالش.

مصطفی زمانی مسئول کلینیک دندانپزشکی جهاد دانشگاهی بود، یکی از همکاران تعریف می‌کرد که می‌خواستیم یک شیفت اضافه بیاییم اما هیچ کدام از پرستاران و دستیاران قبول نکردند. هر کدام دلیلی آوردند. مصطفی گفت: شما شیفتتان را بگذارید به این کاری نداشته باشید که دستیاران نمی‌آیند. خلاصه آنکه ما آن شیفت را سر کار رفتیم دیدیم که مصطفی خودش هم آمده. به او گفتیم پرستارها نیامدند. مصطفی گفت خود من! من پرستار شما! این همکار تعریف می‌کرد که مصطفی عین دستیارها برای ما همه کار می‌کرد در حالی که مسئول کلینیک بود، برایمان مواد و وسائل می‌آورد تا ما کارهایمان را انجام دهیم، بدون آنکه ذره‌ای از خود رفتاری نشان دهد که ما خجالت بکشیم.

خلاصه راز اینکه مصطفی در دل همه جا داشت و مطمئناً تا ابد در دل همه ما زنده است مردم‌داری و اخلاق‌مداری او بود. مصطفی برای همیشه در ذهن و خاطر همه هست. چون خوبی زنده است، چون امید و تلاش و کمک به دیگران در وجود او زنده است.

اگر ما هم دوست داریم که رفت‌مان مثل رفتن مصطفی باشد که همه از ما به خوبی یاد کنند باید اول از همه از خودمان بگذریم.

هر کسی نغمه خود خواند و از صحنه رود.
صحنه پیوسته به جاست.
خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد.

محمدجواد پربریان (فعال رسانه‌ای و همکار سابق ایسنا)

مصطفی عزیز امروز بیش از یک ماه است که ندیدمت. پیشتر نیز بوده که یک ماه ندیده بودمت اما این بار متفاوت است. واقعاً دیگر تو را نخواهم دید؟! هنوز باور ندارم که رفتی! آخر همیشه عجله داشتی باید می‌رفتی. این بار عجله‌ات فرق داشت. از ساعتی که فهمیدم؛ برف، بهمن، مفقودشدن و... با خود می‌گفتم مصطفی می‌آید اما می‌دانستم و تجربه‌ام می گفت دیگر نه....

سیدمصطفی انسانی، بشاش و گشاده‌روی بود. غم هایش برای خودش بود و شادی‌هایش تقسیم می‌شد.

او را در دانشگاه تهران و ایسنا شناختم. برای او فرقی نداشت کجا آشنا شدی. زیرا نه تنها افراد را به سادگی قضاوت نمی‌کرد، برای حل مشکلات آنها تلاش نیز می‌کرد. حتی کسانی را که نمی‌شناخت.

سیدمصطفی در دانشگاه چه آنگاه که می‌آموخت و چه آنگاه که از او می‌آموختند، در جهاد دانشگاهی، در ایسنا، در درمانگاه و در مطب همان سیدمصطفی بود. یکرنگ و بی‌آلایش، صمیمی و صادق. متبسم و خندان. به یاد ندارم صدایش را بالا برده باشد. آرام اما عجول. این را می‌شود از زبان هم‌دوره‌ای‌هایش، همکارانش، دوستانش، دانشجوهایش و حتی بیمارانش شنید. سیدمصطفی در همه احوال همان سیدمصطفی بود.

برای رفاقت و انسانیت و نیز موفقیت دیگران وقت می‌گذاشت هرچند هیچگاه وقت نداشت و همواره دیرش شده بود. نمی‌دانم شاید می‌دانست که خیلی وقت ندارد و خیلی زود دیر می‌شود.

سیدمصطفی هر وقت به ایسنا می‌آمد دیرش شده بود اما با همان عجله به همه سر می‌زد و جویای احوال همه می‌شد. بعضاً در مباحث شرکت می‌کرد سردبیر علمی بود. نظریات هوشمندانه‌ای می‌داد و به افکار همه احترام می‌گذاشت.

سیدمصطفی فردی باهوش، زیرک و دقیق بود بنابراین هم در آموختن هم در تدریس، هم در طبابت، هم در مدیریت و هم در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی بسیار موفق عمل می‌کرد. در هر جا بود موفق بود. رفتار او به گونه‌ای بود که کسی را مقابل خود قرار نمی‌داد بلکه همه احساس می‌کردند در کنارش هستند. حتی اگر مخالفش بودند. رفتارش پر از صداقت بود و همواره گوش شنوایی داشت. بسیار خوب ارتباط می‌گرفت. با بیمارانش که از نزدیک شاهد بودم. ابتدا به آنها آرامش می‌داد، سپس سلامتی و این نشات گرفته از همان خلوص نیت و رفتار نیک او داشت.

از رفتن سیدمصطفی هم بسیار غمگین شدم و هم تلنگری بود در این سن. باور ندارم که دیگر او را نخواهم دید. یکی دیگر از خانواده ایسنا کم شد. مانند رفتن غریب و اسلامی عزیز. همیشه جایشان خالی و یادشان گرامی...

سعید بابایی

آقا مصطفی سلام

از آخرین شوخی‌ات یک هفته‌ای می‌گذرد. نمی‌خواهی که باور کنم واقعاً؟ حقیقت حال و حوصله شوخی ندارم. به ویژه اگر از این نوع باشد. به ویژه‌تر! در این روزها که از در و دیوارش ویروس می‌بارد و مرگ‌ومیر. آخرین باری که آمدم پیشت مثل همیشه گپ زدیم درباره زمین و زمان! از اوضاع داخله بگیر تا ممالک خارجه! از این که آخرش چه می‌شود؟ شکر خدا در هیچ بحثی هم که کم نمی‌آوردی. کافی بود یک مطلبی را یک بار خوانده باشی تا در ذهنت مانده باشد. مثالش همین دوره‌های زمین‌شناسی که عمراً زمین‌شناس‌هایش یادشان مانده باشد اما هنوز از دوران دبیرستان سیلورین و دوونین و کربونیفر را به ترتیب از بر بودی. البته به گمانم رشته‌ات دندانپزشکی بود!

مصطفی جان

اگر جدی هوس کرده‌ای یک سر به آن طرف بزنی بگذار خیالت را راحت کنم که نیازی به تخصصت ندارند آن طرف! بهشت را می‌گویم. چون خودت چند بار گفته بودی که هر کسی را روی یونیت بنشانی هر چه بخواهی اعترافش را خواهی گرفت! فرض کن چند دقیقه‌ای قبل از بی‌حسی کامل فک شروع کنی به کار! آن طرف هم که کسی نیاز به اعتراف گرفتن ندارد طبیعتاً!

آقا سید

در این پانزده، شانزده سالی با بهانه و بی‌بهانه همدیگر را دیدیم و گپی زدیم؛ از دیدن تصادفی فرودگاه مشهد تا همین آخرین جلسه دوستانه ماه قبل که چند دقیقه آخر آمدی و باعث شد دیدار با خیلی از دوستانت به قیامت نیفتد. در این سال‌ها کم‌کم منتظر بودم یک دندان دیگر به درد بیفتد تا یک سری همدیگر را ببینیم و طبق معمول موقع کار وقتی اشکم از درد جاری شود بخندی و هر چه می‌خواهی بگویی و من با دهان نیمه‌باز بگویم اگر جرات داشتی می‌گذاشتی قبلش جوابت را می‌دادم... روز به روز پخته‌تر می‌شدی و عمیق‌تر...

مصطفی، مصطفی

آخرین بار حدود دو، سه ماه پیش بود که سر و صورت زخمی‌ات را دیدم و گفتم تو را بخدا رشته ورزشی‌ات را عوض کن. مگر منچ و مارپله چه عیبی دارد؟ اما عشق داشتی به کوه، به اوج به بلندی، به بی‌تعلقی به این میزها و دفتر و دستک‌ها...آخرش هم در اوج رفتی

آقا مصطفی

ببخشید اگر این طوری شد. خلاصه الان هنوز در شوکیم همه! اگر شوخی نیست و جدی است، منتظرمان باش. کم‌کم رفقای آن طرفمان تعدادشان زیاد می‌شود. سلاممان را به امیر برسان. دلتنگتان خواهم بود و می‌دانم این دلتنگی به چشم به هم زدنی تمام خواهد شد. حتی اگر ۱۲۰ سال باشد!

پ.ن: نمی‌دانستم باید برای مصطفی سوزناک بنویسم یا اینجوری! اینطور شد...

ابوالفضل امینی هرندی (مدیر روابط عمومی سازمان جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران)

اهمیت چگونه رفتن از این دنیای فانی برایم دغدغه بود...

تعاریف و تعابیر مختلفی از زوایایی متعدد کاری و اجتماعی و شاخصه‌های فردی دکتر فاطمی شنیدم که با خواندن خاطرات و روایت‌های مختلف بستگان و دوستان ایشان بر آنها افزوده شد.

اما از آنجایی که همیشه "چگونه رفتن از این دنیای فانی" برایم دغدغه بوده است.

در یکایک مراسمات تشییع و تدفین و... دکتر سید مصطفی فاطمی انرژی خاصی حاکم بود که باعث برگزاری روان برنامه‌ها شد.

گویی انرژی فرازمینی در ایام فاطمیه(س) یاریگر روح بلند سیدمصطفی است و این چیزی جز بازگشت خوبی‌ها و خیرخواهی‌های او در این دنیای مزرعه آخرت نیست.

کاش دعای خیر اولیا و مقربین الهی برای خوب بودن و خوبی کردن در این دنیا بدرقه راهمان باشد تا ما هم در اندازه حضورمان بخوبی توشه سفر آخروی را برگیریم.

حسن ختام...

عادل تقوی (مدیرکل راهبری امور فرهنگی جهاد دانشگاهی)

مصطفی بود و هم پسندیده / چهره‌اش غرق خنده و ایمان
فاطمی زاد و فاطمی نسبش / عاشق اهل‌بیت و هم قرآن
شوکتش کوه جا به جا می‌کرد / با نگاهی به هیبت انسان
درد مردم، همیشه درد خودش / بهر آلام مردمان، درمان
نیک سیرت، صفای باطن‌دار / پرنشاط و لبالب از هیجان
اهل کوه و طبیعت و صحرا / پر ز سبزی، معطر از ریحان
روح پاکش صعود کرد و رها / گشت ساکن به جنت و رضوان
نخوت باد دی خزانش کرد / این گل باغ گلشن ایران
سرو قدش خمید در بهمن / یاد سبزش نوشته شد در جان
آسمان‌ها مسیر آخر او / در سپیدی برف شد غلتان
گشت مهمان مادرش زهرا / فاطمیه غمش دوصد چندان
همه شاهد که غیر خیر نداشت / خیرخواه همیشه و هر آن
همنشین ائمه خواهد بود / غرق در نعمت و پر از غفران
مصطفی مذهب و علی مسلک / در مرام و سلوک و هم عرفان
رفتنش باورم نشد جز با / آیه «کل من علیها فان»
شادی و نذر روح پاکش باد / یک بغل آیه‌های «الرحمن»

نرگس قیاسی

سالهاست بهمنِ دی آوار میشود بر سر دلمان
گاهی رنج عشق دارد و گاهی زخم هجر
واین یک دقیقه بیشترِ تاریک هنوز...
خط و نشان درد میکَشد تمام لحظه هایش را
و کی شود سحر این دی ماه سرد، دی ماه درد!...

ثصـــاوپر

مراسم تشییع و یادبود

(سازمان جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران / دانشکده دندانپزشکی
دانشگاه علوم پزشکی شهیدبهشتی / دانشگاه علوم پزشکی تهران)

بروقت سیاهی برف
یک بزرگ مرد دیگر آسمانی شد

هرگزم نقش تو از لوح دل و جان نرود هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

دکتر مجید مصطفی فاطمی آبادانی شهید

تقدیم
برای عرض تسلیت

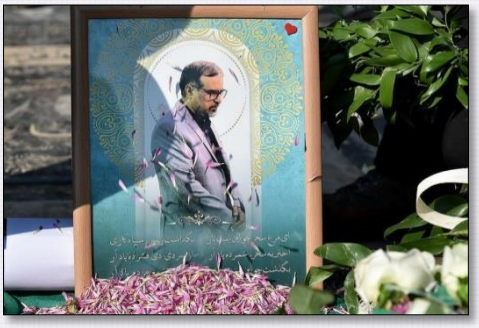

تقدیم
برای عرض تسلیت

مرحوم
سید مصطفی فاطمی حسن آبادی
تقدیم
۷۲۹۴۳

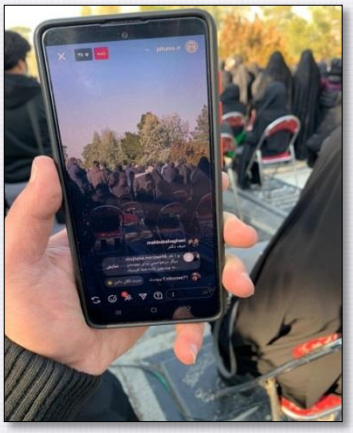

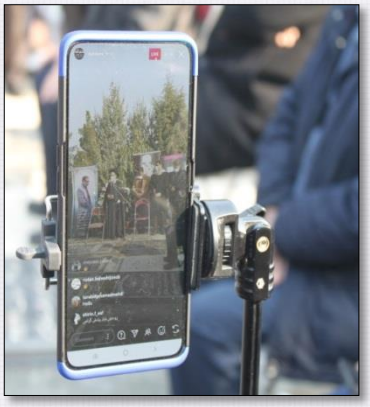

ندانم ندانم که در مرگ دوست
چه با این دل ناشکیبا کنم
رها کن که این غم نه آن گونه است
که با آن توانم مدارا کنم
نه دشنام بر چرخ گردون دهم
نه پرخاش بر طاق مینا کنم
تو هرگز نمی میری ای جان پاک
به مرگ تو، مرگ تو حاشا کنم
تو بودی که من واژه مهر را
توانستم اینگونه معنا کنم
مرا قسمت این شد که در مرگ دوست
بمانم، دریغا دریغا کنم

پنجمین همایش تقدیر از استادان پیشکسوت

تقدیر از استادان پیشکسوت

دکتر مصطفی فاطمی

دکتر مهدی مزرعه شاهی

مرگ در بستر برای مردان خدا بس حقیر و کوچک است!